

ترجمہ کاوی

بہاء الدین خرمشاہی



انتشارات ناہید

سرناسه	خزمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۲۴-
عنوان و نام پدیدآور	ترجمه کاوی / بهاء‌الدین خزمشاهی.
مشخصات نشر	تهران، ناهید، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	۵۷۴ ص.
شابک	978-600-5865-07-3
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا	
موضوع	خزمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۲۴-، مصاحبه‌ها.
موضوع	مطالعات ترجمه
موضوع	ترجمه - ایران
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۰ ق ۴ ت ۶ خ ۶/۲۲۰۶
رده‌بندی دیوئی	۴۱۸/۰۲
شماره کتابشناسی ملی	۲۴۴۷۲۴۷

www.ketab.ir

- بهاء‌الدین خزمشاهی
- ترجمه کاوی
- حروفچینی: شبستری
- چاپ اول: ۱۳۹۰
- چاپ گلشن
- شمارگان: ۱۶۵۰ نسخه
- حق چاپ محفوظ است.



فهرست مندرجات

پیشگفتار..... یازده

۱. درآمد (پنج گفت و گو، و دو نقد)

- ترجمه ابواب جمعی هنر ادبیات است..... ۱۹-۳۴
- پاسخ به مجله مترجم..... ۳۵-۳۹
- سخنرانی در کارگاه ترجمه..... ۴۱-۶۴
- ترجمه آمیزه‌ای از هنر و فن..... ۶۵-۸۰
- تجربه و تواضع (در باره «از پست و بلند ترجمه»)..... ۸۱-۸۶
- گفت و گو درباره ترجمه (به ویژه متون دینی)..... ۸۷-۹۶
- اصطلاح‌شناسی در «تاریخ نقد جدید»..... ۹۷-۱۰۰

۲. اصول و مسائل ترجمه

- ۱. دانستن زبان مبدأ..... ۱۰۵-۱۰۶
- ۲. زبان مقصد..... ۱۰۶
- ۳. موضوع ترجمه..... ۱۰۶-۱۰۷
- ۴. مهارت نویسندگی..... ۱۰۷-۱۰۸
- ۵. آیا ترجمه فن است یا هنر؟..... ۱۰۸-۱۱۰
- ۶. ترجمه اصطلاحات..... ۱۱۰-۱۱۴
- ۷. ترجمه ضرب‌المثل‌ها..... ۱۱۴-۱۱۸
- ۸. ترجمه شعر..... ۱۱۸-۱۲۰
- ۹. مراجعه به فرهنگ‌ها..... ۱۲۰-۱۳۱
- ۱۰. ضرورت پژوهش برای ترجمه..... ۱۳۱-۱۳۵

۱۱. ترجمه و تفسیر ۱۳۷-۱۳۵
۱۲. جوازات ترجمه / اختیارات مترجم ۱۴۱-۱۳۷
۱۳. دستور زبان / نحو ۱۴۳-۱۴۱
۱۴. بوی ترجمه ۱۴۵-۱۴۳
۱۵. سبک و ساختار ۱۴۷-۱۴۵
۱۶. ترجمه آزاد ۱۴۹-۱۴۷
۱۷. کوتابی ۱۵۲-۱۴۹
۱۸. ویرایش ۱۶۰-۱۵۲
۱۹. عادات مترجمان ۱۶۹-۱۶۰

۳. تأثیر انس با ادبیات دیروز در ترجمه‌های امروز ۱۸۴-۱۷۷
۴. فرهنگهای دوزبانه در دو قرن اخیر (عربی-فارسی / انگلیسی-فارسی) ۲۰۷-۱۸۷
- فرهنگهای عربی-فارسی ۱۹۲-۱۸۷
- فرهنگهای انگلیسی-فارسی ۲۰۵-۱۹۲
۵. نظرها و نکته‌ها (۱)

سبک و نظر محمد قاضی (۲۱۱)۔ لحن و سبک در ترجمه‌ای از دریابندری (۲۱۱)۔ سبک (۲۱۳)۔ نظریه و عمل (۲۱۴)۔ روزآمد / به‌روز بودن مترجم (۲۱۵)۔ داستان کوتاه برای آغاز ترجمه (۲۱۵)۔ ترجمه لغوی / و «پویا» (۲۱۷)۔ انتخاب کتاب برای ترجمه (۲۱۸)۔ ترجمه کار خلاقه است؟ (۲۱۹)۔ مخاطب‌شناسی (۲۲۰)۔ نگرش نویسندگان امروز ایرانی و غیرایرانی (۲۲۱)۔ ترجمه معکوس (۲۲۲)۔ آموزش زبان بیگانه در محیط آشنا (۲۲۴)۔ تبدیل تاریخ و اوزان و مقادیر (۲۲۵)۔ نویسندگی / اصول ترجمه و قریحه نویسندگی (۲۲۶)۔ ترجمه (نا)پذیری (۲۲۸)۔ نقد ترجمه (۲۲۸)۔ ترجمه / تعریفی از ترجمه (۲۳۲)۔ لفظ‌گرایی (۲۳۴)۔ امانت و حفظ دقت در ترجمه (۲۳۴)۔ دخیل / اصیل (۲۳۷)۔ ویرایش ترجمه (۲۳۸)۔ ترجمه / رویکردهای مهم (۲۳۹)۔ روانشناسی ترجمه / مترجم (۲۴۰)۔ دُن آرام با ترجمه احمد شاملو (۲۴۴)۔ ظاهر کلام / آیا مترجم مأمور ظاهر است؟ (۲۴۷)۔ روشهای ترجمه در هزار سال پیش (۲۵۶)۔ ترجمه دشوارتر است یا تألیف؟ (۲۵۶)۔ ترجمه لفظ‌گرایانه / معنی‌گرایانه / لغت به لغت [= تحت‌اللفظی] (۲۵۷)۔ گونه و سه گونه ترجمه (۲۵۹)۔ آشوری و

سره‌گرایی (۲۶۰)۔ ترجمه خوب چگونه باید باشد؟ (۲۶۳)۔ واحد ترجمه (۲۶۴)۔ ترجمه ضرب‌المثل (۲۶۶)۔ بحثی در مبانی ترجمه (۲۶۸)۔ ترجمه‌های مکرر (۲۷۳)۔ شکستن جمله‌های بلند (۲۷۶)۔ آموزش ترجمه (۲۸۰)۔ شعر/ترجمه شعر (۲۸۰)۔ ترجمه شعر و فرهنگمندی (۲۸۱)۔

۶. نظرها و نکته‌ها (۲)

تاریخ و ادوار ترجمه (۲۹۱)۔ فرهنگ‌سازی ترجمه (۲۹۴)۔ ترجمه‌های متعدد از یک متن (۲۹۵)۔ شمه‌ای از مشکلات ترجمه، و ضرورت همدلی (۲۹۶)۔ ایدئولوژی و تأثیر آن در ترجمه (۲۹۷)۔ شعر/ترجمه شعر (۳۰۱)۔ نقد ترجمه آثار داستانی و معیارهای آن (۳۰۴)۔ دقت در ترجمه (۳۲۱)۔ God، خدا، الله (۳۲۲)۔ تاریخ ترجمه در ایران (۳۲۳)۔ .../در جهان — تعریف ترجمه (۳۲۳)۔ فن ترجمه/مسائل عملی (۳۲۴)۔ ترجمه‌های مکرر و موازی (۳۲۴)۔ ویرایش و ترجمه (۳۲۶)۔ عاداتی زبانی (۳۲۸)۔ دقت/درجه دقت در ترجمه (۳۲۹)۔ امانت در ترجمه (۳۳۰)۔ ترجمه در جهان اسلام (۳۳۲)۔ ترجمه‌ناپذیری (۳۳۲)۔ سبک و اهمیت فارسی‌دانی (۳۳۳)۔ ترجمه آفرینش دوباره است (۳۳۴)۔ ترجمه، تجدد و غنی شدن زبان فارسی از رهگذر ترجمه (۳۳۶)۔ ترجمه و ارزش فرهنگی‌اش (۳۳۹)۔ زبان ترجمه، زبان تالیف (۳۴۰)۔ امانت/بازهم درباره چون و چند امانت (۳۴۲)۔ آسانی یا دشواری ترجمه (۳۴۳)۔

۷. واژه‌گزینی (جمعی و فردی)

نمونه‌هایی از ترکیب‌سازیهای نظامی ۳۵۲-۳۵۴
معرفی بعضی واژگان‌نامه‌ها ۳۵۴-۳۵۶
واژه‌گزینی فرهنگستانها ۳۵۶ به بعد
فرهنگستان اول ۳۵۷-۳۶۵
فرهنگستان دوم ۳۶۵-۳۷۱
فرهنگستان سوم ۳۷۱-۳۸۶

۸. هزار سال ترجمه ۳۹۲-۳۹۵

تفسیر سوراآبادی ۳۹۵-۳۹۸
فرهنگنامه قرآنی ۳۹۸-۴۰۲
ترجمه سوره فاتحه در تفاسیر کهن ۴۰۳-۴۰۵

۴۰۸-۴۰۵ ترجمه سورة فاتحه در ترجمه های جدید
 ۴۱۰-۴۰۸ تاریخنامه طبری
 ۴۱۲-۴۱۰ ترجمه رساله قشیریه
 ۴۱۶-۴۱۲ ترجمه فارسی احیاء علوم الدین
 ۴۱۹-۴۱۶ سیره ابن هشام
 ۴۲۱-۴۱۹ ترجمه نهایه شیخ طوسی
 ۴۲۳-۴۲۱ شرح فارسی شهاب الأخبار
 ۴۲۶-۴۲۳ ترجمه فارسی هزار و یک شب

۵۲۹-۴۲۹ پیوست
 ۵۳۴-۵۳۱ کتابشناسی
 ۵۴۶-۵۳۵ نمایه

به نام خدایی که جان آفرید
و از بهر انسان زبان آفرید

پیشگفتار

این کتاب را می‌توان راهنمای ترجمه یا به قول امروزیها کتاب دستی ترجمه A Handbook of Translation نامید. امیدوارم خوش‌تدوین و آرزومندم خوشخوان باشد. باشد که دانشجویان رشته‌های زبانهای عربی و انگلیسی و مترجمان این زبانها و ترجمه‌پژوهان و منتقدان ترجمه‌ها را به کار آید. حتی برای مترجمان زبانهای دیگر هم کارایی دارد. زیرا اصول و قریب به اتفاق مسائل ترجمه یکسان و همسان است.

من خود چهل سال است که مترجم حرفه‌ای هستم. در حدود بیست کتاب و دهها مقاله ترجمه کرده‌ام، که از آن میان دو کتاب (قرآن کریم، و دعای کمیل) از عربی و بقیه از انگلیسی بوده است. تقریباً همه ترجمه‌هایم — جز دو اثر داستانی — در پایان واژه‌نامه دوزبانی دارد. از جمله و به‌ویژه ترجمه‌ام از قرآن کریم که برای نخست‌بار واژه‌نامه کامل عربی-فارسی دارد و در حدود دوازده‌هزار مدخل است که اگر در قطع متعارف وزیری و دوستونی چاپ شود، خود فرهنگی در بیش از ششصد صفحه خواهد شد.

واژه‌های نوساخته‌ام در برابر کلمات انگلیسی در کتابهای دیگر، بیش از پانصد معادل است که در دو بخش متوالی از کتاب از واژه تا فرهنگ (منشور همین ناشر) به تجدید چاپ رسیده است. دو فرهنگ نیز از بیش از یک دهه پیش با همکاری جمعی از فرهنگ‌نویسان و واژه‌پژوهان در دست تألیف نهایی دارم که ان‌شاءالله اولی تا پایان امسال (۱۳۹۰)، و دومی تا پایان سال بعد به بازار کتاب روانه خواهد شد. نام آنها به ترتیب فرهنگ فرهیختگان؛ و فرهنگ - دانشنامه کارا است.

نقد ترجمه نیز بسیار نوشته‌ام. از جمله بیش از چهل و پنج نقد بر ترجمه‌های فارسی (و چند عنوان هم انگلیسی) قرآن کریم؛ که سی‌ونه فقره از آنها در کتابی به نام بررسی ترجمه‌های امروزمین فارسی قرآن کریم از سوی «مرکز فرهنگی ترجمان وحی» در ۴۸۸ صفحه در قطع

وزیری (۱۳۸۸) منتشر شده است. و امیدوارم مترجمان قرآن مجید و آثار کهن عربی و منتقدان این‌گونه ترجمه‌ها به دیده عنایت و انتقاد در آن بنگرند.

چرا اینها را می‌نویسم؟ مطمئناً برای تزکیه نفس یا تنافس نیست. بلکه برای این است که کمابیش سابقه کتاب حاضر برای خوانندگان روشن تر شود، چرا که از همان آغاز، بلکه از عهد نوجوانی که ترجمه‌های فارسی قرآن را با اصل قدسی آنها مقابله می‌کردم؛ نیز بعدها که ترجمه‌های شیوای فارسی از انگلیسی را برای ممارست در ترجمه‌آموزی با متون اصل آنها انطباق می‌دادم تا رفته رفته سر از چون و چندی و فوت و فن ترجمه درآورم، صناعت شریف ترجمه از عربی / انگلیسی به فارسی برایم جاذبه و صف‌ناپذیر داشت. تا ده - دوازده سال پیش که عملاً در ذهن و بر کاغذ یادداشتهایی برمی‌داشتم که روزی و روزگاری به کار تألیف کتابی - که سرانجام همین کتاب شد - درباره همه مسائل ترجمه بیاید.

می‌خواستم کتابی حاوی مهم‌ترین مباحث و مسائل درشت و ریز ترجمه بنگارم، که هم ارزش آموزشی و نظری، و هم پژوهشی - عملی داشته باشد. حال خود نمی‌دانم تا چه حد از عهده این عهد بیرون آمده‌ام.

ذاتاً از اطناب گریزانم. در نظر داشتم حجم این کتاب از سیصد صفحه بیشتر نشود، اما هر کتاب، بار امانتی دارد که نمی‌توانش نیمه‌راهه رها کرد، یا نیمه کاره ادا کرد. لاجرم از پانصد و پنجاه صفحه نیز فراتر رفتم.

تازه دو فصل که برای آنها یادداشتهای و پیش‌نویشته‌های بسیار داشتم، از بیم سر رفتن حوصله خوانندگان - که می‌دانم عمدتاً زبان / ترجمه‌آموختگان و ترجمه‌پروهان و منتقدان ترجمه‌ها هستند - و نیز متهم شدنم به اطناب، نانوشته ماند. یکی از آنها 'ترجمه و امی' کلمات و ترکیبات، یعنی همان گره‌برداری معروف، و دیگری مطرح کردن صدها - آری صدها - غلط ترجمه‌ای، اعم از واژه‌ای و عبارتی و جمله‌ای بود. و اینها را نه از کتابها، بلکه از مشاهدات خود، در خواندن کتابها و مقالات ترجمه شده، بی‌آنکه اصل آنها را برای مقابله داشته باشم، در طی سالیان، برای درج در کتاب حاضر، برگه‌نویسی کرده بودم. چون به واقع، دلم برای آن دو فصل نانوشته می‌سوزد، به مصداق «ما لا یدرک کله لا یتربک کله» (آنچه کلش به دست می‌ناید ترک کلش روا نمی‌شاید)، بخشی از هر یک، در این پیشگفتار اندکی بلند، می‌آید.

هر دو بحث فنی و از اساسی‌ترین مباحث ترجمه کاوی است. اما چون مبحث دوم، یعنی عرضه بعضی غلطهای ترجمه، ذاتاً جذاب‌تر است، ابتدا چند و شاید چندین صفحه درباره آن می‌آوریم، و سپس با احساس فراغ پال بیشتر، به بحث 'گره‌برداری' می‌پردازیم.

بعضی اغلاط ترجمه

۱. همه می‌دانیم که happy (صفت) دو معنای اصلی در زبان انگلیسی دارد. طبعاً happiness هم که اسم معنای آن است دارای دو معنای اصلی است. happy (۱: شاد، سرحال، سرزنده، شادمان، خوشحال و... ۲) خوشبخت، سعادتمند و... با این حساب happiness را هم از آن قیاس کنید.

حال، عوضی یعنی به جای همدیگر به کار بردن نادرست این دو (/ چهار) معنا را ملاحظه کنید: یک برنامه رادیویی خودمان (فارسی) در میان اخبار علمی چنین گفت: «خوردن بستنی باعث ایجاد «خوشبختی» [به جای شادی، حال خوش] در انسان می‌شود».

و برعکس آن، در مصاحبه‌ای که ترجمه‌اش در یکی از مجلات فرهنگی و ارزشمند امروز چاپ شده بود، از قول خانم لسینگ (برنده جایزه نوبل ادبیات ۲۰۰۷ م) چنین جمله‌ای در پایان مقاله آمده بود: من خوشحالم، اما چه دیر!

که درستش را حدس می‌زنید، این نویسنده پیر بیش از هشتادساله می‌گوید: من خوشبختم/ سعادتمندم/ احساس خوشبختی/ سعادتمندی دارم، اما چه دیر! یعنی در سرپیری و کهنسالی و آخر عمری، و شاید پس از کسب جایزه نوبل.

□

۲. یکی دیگر از غلطهای رایج ترجمه در عصر حاضر، در مورد ambitious/ambition پیش می‌آید که آنها را به شیوه‌ای مکانیکی و کلیشه‌ای به ترتیب به: جاه‌طلبی/ جاه‌طلب ترجمه می‌کنند. شک نیست که جاه‌طلب/ی معادل درست این کلمه است، اما آنها معادل آن نیست. فی‌المثل در این جمله: «طرح جاه‌طلبانه او برای ساختن... شکست خورد»، درستش چنین است: «طرح بلندپروازانه او برای ساختن...». منظوم این است که معادل نابجای جاه‌طلبانه، مسئله را به شدت اخلاقی (و منفی) می‌کند، که بلندپروازانه آن مشکل را ندارد.

□

۳. یک مورد دیگر: «پاشنه آشیل» [در مقابل Achilles' heel که ریشه در اساطیر یونان و اخیلِس دارد. ما این کلمه را از روی تلفظ فرانسه‌اش آشیل می‌گوییم]. آنان که اصل اسطوره آن را نمی‌دانند، معنای آن را به نحو کامل در نمی‌یابند. بعضی از مترجمان/ نویسندگان، به جای اسطوره یونانی، در اسطوره ایرانی خودمان جست‌وجو کرده و «چشم اسفندیار» را یافته‌اند که مصداقاً و مفهوماً همین معنا را می‌دهد، یعنی: آسیب‌پذیری، نقطه ضعف که بنده همین دو کلمه اخیر را به جای دو ترکیب پیشین پیشنهاد دارم. سخن این است که هم پاشنه آشیل درست است و هم چشم اسفندیار، اما در بسیاری از موارد در ترجمه‌ها می‌توان از: آسیب‌پذیری، نقطه ضعف استفاده کرد.

□

۴. یک غلط مسلم و رایج: «دایره شریر» است که به آن: چرخه شریر / شیطانی / معیوب، سیکل معیوب، دایره لعنتی هم می‌گویند و این حاکی از اصطلاح‌شناسی است. معادل انگلیسی این کلمه vicious circle است، که اصطلاحی منطقی است و به زبان عامه راه یافته است. و فقط یک معادل درست فارسی / عربی دارد: 'دور باطل'.

□

۵. چند سال پیش با دوست دانشمندم آقای دکتر نصرالله پورجوادی درباره کارها و پرکاریهای یکی از مترجمان بزرگ معاصر، به نحوی ارزیابانه و انتقادی بحث می‌کردیم. من به آن مترجم (که شما هم موافقید نامشان را نیاورم) اعتقاد علمی داشتم و ترجمه‌هایش را جزو بهترین و دقیق‌ترین و شیواترین ترجمه‌های امروز (ایشان از عربی / انگلیسی و فرانسه به فارسی ترجمه‌ها کرده است) می‌دانستم. اما اکنون چشمم با مقابله بعضی از آثارش و مذاقه در کارش باز شده، از این جهت احترامم به ایشان برای بخشی عمده ترجمه‌ها و نام نیک و کارنامه پربرگ و بارش بر جا مانده، اما گویی بخشی از اعتماد و اعتقادم به ایشان بر باد رفته است. چرا که باید «حقیقت را از افلاطون بیشتر دوست داشت».

باری، پس از گفت‌وگو با آن دوست فاضل فرزانه، اتفاقاً یکی از ترجمه‌های جدیدالانتشار آن بزرگمرد را - بی آنکه اصلش را در دست برای مقابله داشته باشم - سریع خوانی کردم. و ۵-۶ غلط آشکار را در آن کار دیدم که چون کتاب را در دست ندارم، فقط سه فقره از آنها را که با این حافظه بی حفاظ، هنوز به یاد دارم عرضه می‌دارم:

یک) به جای «رابعه» عارف نامدار مسلمان که همه می‌شناسیمش، آورده بود: «ریعه» و سپس شمه‌ای از زندگی و اندیشه‌های عرفانی / صوفیانه‌اش را آورده بود: بی آنکه از خود بپرسد آیا ما در تاریخ فرهنگمان 'ریعه' نامی که نامی هم باشد، داریم یا نه؟
دو) مانند مورد پیشین اشاره مفصلی به عارف نامدار دیگر در ترجمه آورده بود. آن عارف مشهور آفاق اسلامی را «ابن فرید» نوشته بود که مطلقاً چنین نامی در سراسر تاریخ فرهنگ اسلامی / ایرانی / انیرانی ما وجود ندارد. باز هم به صرافت جست‌وجو نیفتاده بود. تلفظ / املائی درست این اسم «ابن فارض» است که درباره‌اش به دهها منبع از دایرةالمعارف فارسی مصاحب، و مرجع جدیدالانتشار مهم دیگر: دانشنامه دانشگستر و بیش از سی منبع تراجم احوال عربی موجود در تداول محققان می‌توان رجوع کرد.

سه) در یکی از صفحات همان کتاب ترجمه‌شده کوچک، ناگهان به اصطلاح «ملکوت حیوان» برخوردم. البته درستش را شما خوانندگان فرهیخته حدس می‌زنید: «قلمرو یا عالم حیوان» انگلیسی‌اش هم مشهور و معروف حضورتان هست: animal kingdom.

□

۶. همین مترجم نامدار به مدلول «أن الجواد قد یکبو» یا «قد یکبو الجواد» (گاه هست که اسب راهوار نزاده هم سکندری می خورد) در ترجمه دیگرش که در زمینه فلسفه علم و شاید از آثار کارل رایموند پوپر است، در مقابل اصطلاح crucial experiment گذاشته است: «آزمون / آزمایش صلیبی» که فی الواقع هیچ معنای محصلی ندارد. درستش چنانکه بنده در بعضی ترجمه‌هایم، مربوط به همین زمینه آورده‌ام: آزمون / آزمایش فیصله‌بخش یا به عنوان معادل و مترادف دیگر، «آزمایش تعیین‌کننده» است. معادل / مترادف سوم را هم اگر دوست دارید بگویید: فصل الخطاب. یا حتی چهارم: آزمایش سرنوشت‌ساز.

علت اشتباه آن بزرگوار در این بوده که گرفتار لفظ و از آن بدتر ریشه‌شناسی شده است و دیده است که crucial اصلاً منسوب به cross (صلیب) است. غافل از آنکه بیش از سه قرن است که این کلمه، به ویژه همراه با experiment یا نظایر آن، تحول معنایی (سمانتیک) یافته است.

□

۷. «سیاست چماق و هویج» را همه بارها شنیده و خوانده‌ایم. اصل انگلیسی آن چنین است: carrot and stick که درستش: تشویق و تنبیه یا تشویق و تشویق، یا چنانکه استاد دکتر محمدرضا باطنی در فرهنگ پویا (دوجلدی) هم آورده، علاوه بر آن: تهدید و تطمیع هم می‌شود. در فرهنگ هزاره (تألیف شادروان دکتر علی محمد حق‌شناس و همکارانش دکتر حسین سامعی، و دکتر نرگس انتخابی، ۲ جلد، نیز دو جلد در یک مجلد) چنین آمده است: (سیاست) تهدید و ترغیب، (روش) بیم و امید. و می‌توان به همه آنها اینها را هم افزود: (سیاست) وعده و وعید، 'یکی به نعل یکی به میخ' و اگر خورند متنی باشد با قید احتیاط آیا می‌توان (سیاست) کجدار و مریز را به کار برد؟ چیزی که مسلم است نادرستی محض «سیاست چماق و هویج» است.

□

۸. شاید هم از بعضی از ایرانیان مهاجر، که گاه هوای وطن می‌کنند و به ایران می‌آیند، شنیده‌اید که وقتی در مناسبتی یکی از دوستانشان می‌خواهد سواره به مقصدی برود به او می‌گویند: 'لطفاً مرا هم سر چهارراه / میدان پرت کن'. این کاربرد ناشی از ترجمه غلط to drop است که اگر معنای اول آن انداختن / پرت کردن / ول کردن و غیره باشد یک معنی عمده و اصلی آن هم «پیاده کردن» است که هم در دو فرهنگ انگلیسی-فارسی پیشگفته، و هم در فرهنگ خوب دیگر یعنی فرهنگ نشر نو تدوین دوست فرهیخته ام آقای محمدرضا جعفری آمده است. [نیز گفتنی است که این فرهنگها، و چندین فرهنگ انگلیسی-فارسی و عربی-فارسی را، در بخش چهارم کتاب حاضر، تحت عنوان «فرهنگهای دوزبانه در دو قرن اخیر» معرفی کرده‌ایم].

□

۹. باز همه یا اغلب ترکیب ناشیوای 'همذات‌پنداری' را شنیده‌اید که صریحاً غلط نیست، ولی

چندان بی‌سلیقه ساخته شده که در نظر من از غلط چیزی کم ندارد. اصل انگلیسی آن identification است. و معادله‌های سراسر و روشن و پاکیزه‌ای دارد: همسان‌انگاری، یکسان‌انگاری، یگانگی، همانندی، و حتی یکسانی و همسانی.

□

۱۰. یکی دیگر از اصطلاحات فلسفی «فاعل شناسا» است که نمی‌دانم کدام زبان‌شناس بی‌سلیقه فارسی‌مدانی آن را باب کرده است. و بعضی به ناحق فکر می‌کنند دقت بیان دارد. مخالفت قیاس دستوری در این کلمه بی‌سابقه است و به گمانم هر اهل زبان فارسی دوستی را می‌آزارد. به احتمال بسیار اصل انگلیسی آن subject (سوژه در معنای فلسفی آن در برابر اُبژه object) است. شناسا چه اشکال یا کمبودی دلود؟ مگر حافظ نگفته است:

سر ز حیرت به در می‌کده‌ها برکردم

چون شناسای تو در صومعه یک پیر نبود

اگر افزودن «فاعل» بر کلمه «شناسا» که خودش هم فاعل است، لازم باشد، در این صورت لابد باید گفت: فاعل بیضا، فاعل دانا، فاعل شنوا، فاعل گویا و غیره. ممکن است در دفاعی مذبحخانه بگویند: منظور از فاعل شناسا، همانا «فاعل شناسایی» است. یعنی اولی صورت اختصار یافته دومی است. خواهیم گفت این عذر بدتر از گناه است. چرا باید با جهل زبانی، شیوه فارسی شیوای شیرین را به بیراهه و بی‌غول کشاند؟

□

۱۱. برای تنوع یک مثال از غلط ترجمه‌ای در یک متن به فارسی گردانیده از عربی یاد می‌کنم. در ترجمه معارف [عمداً بیشتر توضیح نمی‌دهم] مترجم کلمه «فَطَارَ» را به جای نیاورده و به جای آنکه آن را پرواز کرد (از طَارَ / يطيرُ) یا توسعاً فی المثل سفر کرد، یا «از آنجا رفت» و نظایر آن — بسته به خورند متن — چنین ترجمه کرده است: «بیماری فطار گرفت».

یا همان مترجم در ترجمه همان متن «ذَهَبَ بَصْرُهُ» را به «بصره رفت» ترجمه کرده، حال آنکه این کلمه سابقه کاربرد قرآنی هم دارد، که البته در قرآن کریم «ذهب» با باء متعدی شده و به جای بصر هم جمع آن ابصار آمده: «ولو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم» (سوره بقره، آیه ۲۰). حاصل آنکه ترجمه درست «ذَهَبَ بَصْرُهُ» یعنی: نابینا شد یا با توسع و تنوع در عبارت: بینایی‌اش را از دست داد.

□

۱۲. در یک کتاب تاریخی که صحبت از استقرار توپهای سپاه عثمانیها در سواحل نیل است، به جای «توپها» از «تفنگها» نام برده شده. و این از آن است که gun در انگلیسی هردو معنا را دارد.

□

۱۳. اینک یک مثال شگفت آور که می توان آن را «مجمع الاغلاط» نام داد. در کتابی به نام در جست و جوی خرد که بخش - بخش به صورت پاورقی در یکی از روزنامه های عصر تهران چاپ می شد - و طبق قراری که داریم نشانی دقیق آن را نمی آوریم - چنین جمله ای آمده است: «... ترجمه ای از یک مجموعه محبوب عربی تحت عنوان 'مختار الحکیم و هاسین الکلیم' بوسیله ابوالوفا مباشر بن فتیق بود.» در همین جمله کوتاه - که کامل هم نیست - شش یا هفت غلط آمده است. درستش از این قرار است:

... 'مختار الحکم و محاسن الکلم' به قلم ابوالوفا مبشر بن فاتک است.

اینکه بنده در چند جا از کتاب حاضر، گفته / نوشته ام که مترجم، به ویژه مترجم آثار غیر داستانی، باید پژوهشگر هم باشد، و هم او و هم ویراستار ترجمه باید مرجع شناس باشد و هر اسم و اطلاع مهم یا دور از ذهن را در منابع بازایی کند، به همین جهت است که این فجایع فرهنگی رخ ندهد.

□

۱۴. در روزنامه خرداد که نمی دانم هنوز هم منتشر می شود یا نه، نام یک گروه دوبار و به این صورت آمده است (در شماره اواخر آبان ۱۳۷۸): «گروه مسلمانان آمریکایی برای بیت المقدس» که پیداست فارسی نیست. در اصل به جای «برای» یا for یا pro بوده، و ترجمه درستش کمابیش از این قرار است: گروه مسلمانان آمریکایی طرفدار / هواخواه بیت المقدس.

□

۱۵. anthropomorphism یعنی انگاشتن / پنداشتن یک چیز بر وفق اندیشه و علم و عقل انسان. این همان است که در فلسفه / کلام / عرفان قدیم اسلامی - فارسی / عربی به آن «تشبیه» می گفتند [البته با تشبیه ادبی اشتباه نشود]. چنانکه مصداق مفصل و زمینه گسترده آن در توحید و خداشناسی، به ویژه در اسماء الحسنای خداوند است. چنانکه ما خداوند را مانند انسان عالم و شنوا و گویا و حی (زنده) و بینا و... می شماریم. حال آنکه نمی دانیم حضرت حق - سبحانه و تعالی - که حاشه / حواس انسان وار ندارد چگونه بینا و شنواست. و بی شک دانا، بینا، شنوا، گویاست و تا ۹۹ [و بیشتر] از این گونه صفات، که ما حاق حقیقت آن را نمی شناسیم دارد. معادل 'انسان شکلیگری' که شادروان احمد آرام بر ساخته است، پذیرفتنی نمی نماید.

پیشنهاد بنده: 'انسانوار انگاری' است.

□

۱۶. در پاورقی (بخش - بخش چاپ کردن یک کتاب در یک نشریه) یکی از روزنامه ها، نام کتاب *An American Way of Life* به این صورت ترجمه شده بود: 'زندگی یک آمریکایی' که به کلی

نادرست است. پیشنهاد بنده چنین است: 'شیوه‌ای از زندگی آمریکایی'. یا: 'نوعی زندگی به سبک آمریکایی'.

□

۱۷. heaven هم به معنای آسمان است، و هم به معنای بهشت. بارها دیده‌ام و دیده‌اید این دو را با هم اشتباه می‌کنند. متن و فرامتن (Text/context) می‌تواند راهنما باشد. به‌ویژه آنکه گاهی در آنجا که به معنای بهشت است آن را با حرف آغازین بزرگ یعنی H می‌نویسند.

□

۱۸. در ترجمه بعضی متون — به‌ویژه فلسفی / کلامی — دیده‌ام که عبارت 'same cause same effect' را نادرست می‌آورند. درست آن: 'سببیت بین علت و معلول' است.

□

۱۹. در کتابی راجع به نسخه‌های خطی قرآن کریم این عبارت آمده است: 'حاشیه‌سازی گیاهی'، که نادرست است و غیراصطلاحی؛ درست آن 'تشعیر' است.

□

۲۰. سالها پیش در ترجمه داستانی دیدم که 'بندر هوایی' آمده، پیداست که درست آن فرودگاه در برابر airport است.

□

۲۱. در ترجمه کتاب تاریخ یهود، آیین یهود، سابقه هزارساله، چندین غلط مشاهده می‌شود. اول از همه در عنوان آن است که مترجم دیگر همین کتاب را این‌گونه آورده: تاریخ یهود، مذهب یهود، بار سنگین سه هزارساله که پیداست همین درست است. سپس در ترجمه نام اعلام یا ابواب کتاب مقدس هم اشکالات عدیده وجود دارد. در اینجا نادرستها را در سمت راست علامت پیکان / فلش می‌آوریم، و درستها را سمت چپ آن علامت.

اکسودوس ← سفر خروج

لوتیکوس ← سفر لاویان

نامبرز ← سفر اعداد

نهمیه ← نحمیا

پدر باول ← پولس [قدیس رسول]

کورتس ← قرن‌تیا

میمونیدس ← ابن‌میمون

□

۲۲. تراژدی-کمدیک. این صفت/اسم‌واره مرکب در انگلیسی به صورت *tragi-comic* با حذف دو دال، یکی از تراژدی، یکی از کمدی، دیده می‌شود. اما ترجمی در مقاله‌ای سه‌بار این کلمه/ترکیب را به صورت تراژدی-کمدیک آورده که شاید به صورت 'تراژی-کمیک' درست‌تر باشد. یا: تراژدی-کمدی (واره).

□

۲۳. ارسطو گفته است انسان، حیوان ناطق است و مراد از آن فقط زبان نیست، بلکه ذهن هم هست. همین است که معادل انگلیسی حیوان ناطق را *rational animal* آورده‌اند. بعضی مترجمان بدون توجه به سابقه و اصطلاح، از روی معادل انگلیسی، آن را 'حیوان عاقل' ترجمه کرده‌اند که درست نیست.

□

۲۴. عنوان کتابی که از انگلیسی به فارسی برگردانده شده، چنین است: الوهیت و هایدیگر که نادرست است. زیرا عنوان اصلی *Heidegger on Divinity* است که ترجمه درست آن کمایش از این قرار است: نظر / اندیشه هایدیگر در زمینه الهیات.

□

۲۵. کتاب تألیف-ترجمه‌ای دیگر هست به قلم یکی از بانوان دانشور ایرانی معاصر که عنوان آن چنین است: حقوق کودک خصوصی. حال آنکه این عبارت کژتابی دارد و مانند 'پسران وزیر ناقص عقل' سعدی است [که مرادش 'پسران ناقص عقل وزیر' است]. درست‌تر آن 'حقوق خصوصی کودک' است. درباره رخداد کژتابی و وظیفه مترجم با ویراستار ترجمه در حل و رفع آن، در کتاب حاضر با مثالهای متعدد بحث کرده‌ایم.

□

۲۶. در مقاله‌ای که اخیراً خواندم، درباره کتابی نوشته بود: 'خارج از چاپ' است. پیداست که *out of print* را نادرست ترجمه کرده، و درست آن: نایاب است.

□

۲۷. *Hermes Trismagistus* هرمس تریس‌مگیستوس [به یونانی یعنی هرمس سه‌بار بزرگ] از اعلامی است که در اغلب ترجمه‌ها نادرست می‌آید. اولین جمله دایرة المعارف فارسی در معرفی او چنین است: «نامی که افلاطونیان جدید و متصوفه و کیمیاگران به تحوت، خدای مصریان و کمایش مطابق هرمس یونانیان داده بودند...» در همین مرجع نام او در روایات اسلامی این‌گونه معرفی شده است: هرمس مثلث‌النعمه / بالنعم. در دانشنامه دانشگستر هم مقاله پراطلاعی درباره او آمده است: «هرمس مثلث. یا هرمس الهرامسه، به یونانی هرمس تریس‌مگیستوس، به معنی هرمس سه‌بار بزرگ...». در کتاب هزار و پانصد یادداشت، اثر استاد دکتر مهدی محقق نام او به

صورت 'هرمس المثلث بالحکمه' ثبت شده است. [برای اطلاعات بیشتر درباره او، به همین سه اثری که ذکر شد مراجعه فرمایید].

□

۲۸. کلمه correlation را اغلب خوانندگان می‌شناسند. در اغلب فرهنگهای انگلیسی-فارسی هم وارد شده است. معادل معروف برای آن 'همبستگی' است. اما یکی از مهمترین و اصلی‌ترین معادلهای آن، که 'تضایف' است، نیامده است. 'همبستگی' معنای عادی دارد. حال آنکه 'تضایف' معنای فنی منطقی آن را دربردارد. این معادل در فرهنگ (های) حییم، حق شناس (و همکاران)، باطنی، و جعفری و حتی المورد و فرهنگ انگلیسی-عربی آکسفورد هم وارد نشده است. نیز در فرهنگ عربی-انگلیس هانس ور، لابد خواهید گفت این چه معادل مهمی است که در این شش فرهنگ عالی نیامده است؟ پاسخ بنده دو بخش دارد: ۱) ممکن است افتادگی آنها باشد. یا آنکه آن را - در صورت برخورد با آن - عربی غلیظ و مهجور انگاشته‌اند و به حاق معنای منطقی آن توجه نکرده‌اند. ۲) در عوض در میان منابعی که در حال حاضر به آنها دسترس دارم چهار منبع 'تضایف' را در برابر correlation یا کرده‌اند. یک) فرهنگ معارف تدوین فرج‌الله خدایرستی. (دو) فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی. سه) کشف اصطلاحات الفنون و العلوم (که مقاله‌ای کوتاه / ده‌سطری در معرفی آن دارد). چهار) ترجمه انگلیسی مدالقاموس با عنوان Arabic-English Lexicon به قلم ادوارد ویلیام لین E. W. Lane در ۲ جلد مفصل. در اینجا توضیح انگلیسی لین را که در برابر تضایف آورده است، و کوتاه است، نقل به فارسی می‌کنیم:

«تضایف به معنای correlation است یا ربط دوسویه، به نحوی که نمی‌توان یکی از آنها را بدون دیگری تصور کرد مانند مورد 'پدری' (ابوت) و 'پسری' (بنوت).»

آری پدری) و پسری) با هم همبستگی دارد، اما از همبستگی که کلمه‌ای غیرفنی و غیراصطلاحی است، ضرورت منطقی این رابطه به دست نمی‌آید. 'تضایف' اصطلاحی است منطقی، و اصولاً اصطلاحات، مترادف نمی‌پذیرند. مانند 'دور باطل' - که یاد شد - یا اجتماع نقیضین، یا حق شفعه، یا جلب ثالث، یا فنا فی الله و بقا بالله، یا فیض اقدس و مقدس و چند هزار اصطلاح دیگر که در علوم و معارف اسلامی وجود دارد.

□

۲۹. اسم کتاب خوبی در زمینه ادب پژوهی و نقد ادبی، چنین است: نظریه ادبیات. فی الواقع و با معذرت خواهی از مترجمان دانشورش، به نظر من این عنوان دو کلمه‌ای معنای محصلی ندارد. طبعاً اصل انگلیسی آن Theory of Literature است که آن هم معنای سراسستی ندارد. لطفاً به قول یکی از دوستان قدیمی‌ام 'تلطیف قریحه' بفرمایید. اشکالش این است که ادبیات یا هر رشته علمی و هنری فقط یک نظریه ندارد. معادل پیشنهادی من: 'ادب پژوهی' یا 'ادب شناخت' است. یا

همچنین اگر با محتوای کتاب موافق باشد شاید بتوان آن را 'نظریه‌های ادبیات' نیز نامید. در حدود نیم قرن پیش اصطلاح theory of knowledge در زمینه فلسفه، به‌ویژه معرفت / شناخت‌شناسی، در منابع و متون انگلیسی فراوان به کار می‌رفت. و چندی (شاید یک دهه) بعد این اصطلاح از رواج افتاده و جای آن را همان epistemology (شناخت‌شناسی) گرفته است. بر این مبنا آخرین بدیلی که برای عنوان آن کتاب پیشنهاد می‌کنم: 'ادبیات‌شناسی' است.

□

۳۰. در فیلمی که حدود یک دهه پیش از تلویزیون خودمان تماشا می‌کردم و آنتونی کوئین هم در آن بازی می‌کرد، دختری در مقام تعریف و تعارف به پسری می‌گفت: 'ناامید نباش تولیسانسیه‌ای و از یکی از شهرهای بزرگ [آمریکا] آمده‌ای؛ عبارت اخیر ترجمه‌ای نادرست و ظاهرگرایانه است. انگلیسی آن باید کمابیش از این قرار بوده باشد:

You've come from a great city/ metropolis.

ترجمه درستش، چنانکه حدس می‌زنید، از این قرار است: 'شما اهل یک شهر بزرگ / کلان‌شهر هستی؛'

□

۳۱. در متنی کلمه dehumanise/ze به 'انسان‌زدایی' ترجمه شده که رسا و شیوا نیست. این کلمه را در رایج‌ترین فرهنگها جست‌وجو می‌کنیم:

— فرهنگ حمیم: فاقد صفات انسانی کردن، انسانیت را سلب کردن از.

— فرهنگ هزاره: از انسانیت دور کردن، غیرانسانی کردن، عاری از انسانیت کردن، غیرانسانی بودن [این معادل اخیر که با 'بودن' آمده، درست نمی‌نماید]، فقدان انسانیت.

— فرهنگ پویا: انسانیت‌زدایی، انسانیت‌زدودگی.

— فرهنگ نشر نو: این واژه را ندارد. با آنکه فرهنگ جوابگوی خوبی است.

□

۳۲. چند نمونه از اغلاط اعلام در ترجمه‌ها: شکل غلط پیش از علامت «، و شکل درست بعد از آن می‌آید.

کی‌یرکگارد ← کی‌یرکگور

جبل الطارق ← جبل طارق

طریق ← طارق

فز ← فاس

آلیو ← حلب

ادینبورگ ← ادینبرو

ماساچوست ← ماساچوستس

مکزیکو ← مکزیک

ژرژ (فرانسه). اما اگر انگلیسی / آمریکایی باشد ← جورج، در بعضی ملیتها ← گنورک.

توماس (آلمانی). اما اگر انگلیسی / آمریکایی باشد، و به‌ویژه در اعصار جدید ← تامس.

ژوزف (فرانسه). اما در انگلیسی / آمریکایی ← جوزف، در ملیتهای دیگر از جمله روسی ← یوزف / یوسف.

واکلین (فرانسه). اما در انگلیسی / آمریکایی ← جکلین.

و بهترین و معتبرترین راهنما برای تلفظ صحیح نامهای خاص، مرجعی است به نام: فرهنگ تلفظ نامهای خاص، تألیف دوست دانشورم آقای فریبرز مجیدی (ناشر: فرهنگ معاصر).

□

۳۳. نام کتاب معروفی از سورن کی‌یرکگور به این صورت ترجمه شده: بیماری به سوی مرگ، که درست نمی‌نماید. حال اصل آن، یا ترجمه انگلیسی آن هرچه باشد، پیشنهاد: 'بیماری مرگ‌انجام'. یعنی بیماری‌ای که نه به صحت، بلکه به مرگ می‌انجامد. قدمای خودمان به آن 'مرض موت' می‌گفتند.

□

۳۴. پنج فقره دیگر تلفظ غلط اعلام که بیشتر در مقاله‌ها دیده شده است:

آلبرت کاموس ← آلبر کامو

دیسکارتس ← دکارت

فوکالت ← فوکو

ادوارد سید ← ادوارد سعید

کتاب کار ← سِفَرِ ایوب، انگلیسی آن Book of Job

□

۳۵. در بسیاری ترجمه‌ها در برابر per se/ in itself/ by itself چنین می‌آورند: بالنفسه / فی‌النفسه / بالذاته که هر سه از نظر دستور زبان عربی غلط است. زیرا اضافه با الف و لام جمع نمی‌شود. صورت درست این کلمات چنین است: بنفسه / فی‌نفسه / بذاته.

□

۳۶. یکی از اشتباهات پریسامد، ترجمه polarize به 'قطبی شدن' یا 'قطبی گرداندن' است که هیچ فارسی‌زبانی از آن چیزی در نمی‌یابد. این کلمه در فیزیک معنای خاص خودش را دارد که در

دایرةالمعارف فارسی برای آن قطبیدن / قطبش اصطلاح کرده‌اند، که با آن کاری نداریم. به این مثال واقعی توجه فرمایید: «قیام [۱۵] خرداد [سال ۱۳۴۲]... به قطبی شدن جامعه روحانیت کمک کرد.» در بسیاری از موارد معنای آن دودستگی، دودسته شدن، موضع مخالف گرفتن و نظایر آن است. از جمله معادل سوم برای جمله‌ای که نقل شد مناسب است.

□

۳۷. در ترجمه داستانی چنین آمده است که فلانی مانند 'پتوی خیس' است که هیچ معنایی ندارد. این دو کلمه بی‌شک در ترجمه و معادل‌یابی برای 'wet blanket' آمده است. ترجمه درست آن: مزاحم حضور، موی دماغ، مأمور سلب آسایش، حالگیر. و در فارسی کهن: 'گرانجان' است.

□

۳۸. کتابی با عنوان محمد (ص) در اروپا به احتمال بسیار از انگلیسی (زبان دیگر هم فرق نمی‌کند) ترجمه شده که مدتها به صورت بخش - بخش در یکی از روزنامه‌ها درج می‌شد. این عنوان، کژتابی دارد. گویی حضرت رسول (ص) چندی در اروپا زندگی کرده، که این کتاب گزارش آن واقعیت است. حال آنکه مراد چیز دیگری است. این است که پیامبر اسلام (ص) را در اروپا چگونه شناخته‌اند، یا اسلام‌شناسان غربی چه برداشتها و آثاری درباره ایشان داشته‌اند، یا از قدیم تا عصر جدید هم دارند. در این صورت مترجم باید در عبارت عنوان تصرف می‌کرد تا این کژتابی و شبهه‌افکنی را نداشته باشد. فی‌المثل می‌آورد: 'شناخت حضرت محمد (ص) در اروپا' یا 'آراء اسلام‌شناسان اروپایی درباره حضرت محمد (ص)' و نظایر آن.

□

۳۹. یک مورد دیگر هم ترجمه عنوان کتابی دیگر کژتابی ناخواسته و نامناسب ایجاد کرده، ترجمه یکی از برجسته‌ترین مترجمان معاصر از کتاب با سورت است: سلسله‌های اسلامی جدید. با این عنوان، کسی که از محتوا یا سابقه این کتاب خبر نداشته باشد، تصور می‌کند در این کتاب سخن از سلسله‌های جدید / امروزی / معاصر اسلامی است. حال آنکه مؤلف قبلاً این کتاب را با عنوان سلسله‌های اسلامی نوشته و با همین عنوان هم به قلم همان مترجم که نام نمی‌بریم ترجمه شده. سپس مؤلف اصل همین کتاب را بازنگری [و شاید بازنگاری] کرده و آن را ویراست جدید سلسله‌های اسلامی نام نهاده است. پس ویراست جدید است، نه سلسله‌ها.

□

۴۰. در ترجمه کتابی از کی‌یرکگور و مقالات و کتابهای ترجمه‌شده دیگر مترجم و مترجمان تعبیر 'ذهن خدا' را به کار می‌برند، که از نظر ما، یعنی از لحاظ خداشناسی، به‌ویژه علم کلام اسلامی درست نیست. اصل انگلیسی آن Divine mind است. اما به جای آن بهترست 'علم خدا / الهی'

به کار ببرند. همچنین تعبیر 'ماهیت / طبیعت خدا' هم در ترجمه God's nature/ essence به کار برده می‌شود. هم حکمای شرق اسلامی، و هم حکمای غرب قائلند که خداوند ماهیت / طبیعت ندارد. بهترست به جای آن ذات خدا / الهی به کار ببریم.

□

۴۱. از رادیو شنیدم که در خبر علمی، ترکیب اضافی 'چرخه خون' را به کار برد. پیداست که نادرست است، و معادل درست آن 'گردش خون' در برابر blood circulation است.

□

۴۲. باز یک عنوان، یعنی ترجمه نادرست عنوان: بیابان و بهشت در تفکر مسیحیت. عنوان اصلی: *Wilderness and Paradise in Christian Thought*. البته کلمه اول معنای بیابان و برهوت هم دارد؛ اما به بزرگترین فرهنگ انگلیسی OED مراجعه کردم. به روشنی در ذیل کلمه اول توضیح داده شده که در مقابل با heaven / بهشت (یا با H) معنای آن 'دنیا یا حیات دنیوی' است. حق آن است که وقتی مترجم با کلمه‌ای غریب مواجه می‌شود، جست‌وجو کند، و تأمل کند که بین 'بیابان' و 'بهشت' ربط و تناسبی نیست. این هشدار است برای اینکه به اولین / مشهورترین معنایی که از یک لغت خارجی (انگلیسی، عربی یا هر زبان دیگر) در ذهن داریم، یا در کتاب لغت می‌یابیم اکتفا و اعتماد نکنیم. در این باره در متن کتاب بحث مفصل‌تری آمده است.

□

۴۳. در مقاله محققانه‌ای در عداد دهها اصطلاح درست: سلطانیسم هم آمده که همان 'سلطنت' درست است. یا در ترجمه عنوان کتابی کلمه 'صوفیسم' (به جای تصوف) آمده. و غریب‌تر، اصطلاح نو - محافظه کاران است. به قول مولانا: نیمیش ز ترکستان، نیمیش ز فرغانه.

□

۴۴. نیز ترجمه عنوان کتابی از ارسطو، در آسمان است. و مترجم یکی از فضایل برجسته معاصر و صاحب دهها اثر ارزشمند و علمی است. من به ایشان، قبل از چاپ این اثر، عرض کردم این عنوان کوتاهی دارد. به احتمال بسیار مراد: 'درباره آسمان' است. وگرنه 'در آسمان' این فحوار را دارد که یعنی درون یا در میان آسمان. چنانکه حافظ فرماید:

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ
سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

□

۴۵. ترجمه کتاب دیگری. عنوان کسوف خدا دارد. بنده پیش از چاپ به مترجم گفتم اگرچه یکی از معانی eclipse کسوف [نیز خسوف] است ولی این کلمه معنای دیگری هم دارد. کسوف بیشتر

معنای نجومی دارد. بهتر است آن را مثلاً 'احتجاب خدا' یا 'محاق خدا' یا حتی با توسع معنا: 'فراموشی خدا' ترجمه کنید، و ایشان نپذیرفت.

□

۴۶. یکی از محققان غیرمدقق در رساله‌ای بارها کلمه *art.* را به 'هنر' ترجمه کرده بود، غافل از آنکه در آن زمینه‌ها معنای هنر نمی‌داد. مراد از آن 'مقاله' بود. یعنی به جای *article*، صورت کوتاه آن *art.* آمده بود. و توجه به متن و فرامتن، و نیز نقطه بعد از *art.* نکرده بود. از جمله نوشته بود: نگاه کنید به دایرة المعارف اسلام، طبع لیدن، 'هنر زیدین ثابت' یعنی مقاله زیدین ثابت.

یکی دیگر در برگرداندن *Andrea, passim* آورده بود: نگاه کنید به آندره پاسیم. *passim* کلمه‌ای لاتین است به معنای اینجا و آنجا، و توسعاً در عالم کتابداری و نشر و کتاب‌نویسی، یعنی فلان مطلب به کرات/ بارها/ مکرر در فلان متن آمده است. در عبارت نادرستی که نقل شد، یعنی در کتاب آندریه، صفحات گوناگون، دویی توجهی به این اشتباه دامن زده است: (۱) مترجم دقت نکرده که بین این دو کلمه، ویرگول آمده. حال آنکه بین دو قسمت نام که ویرگول نمی‌آید. دیگر آنکه به ایتالیک بودن *passim* توجه نکرده است. از این بدتر ارجاع یک مترجم (از) عربی است که نوشته است: نگاه کنید به 'کتاب نفس المصدر'. حال آنکه مراد این است که به همان کتاب مراجعه کنید.

برای آنکه شماره این سلسله یادداشت‌ها سراسر است (یا به قول بعضی مترجمان 'گرد' / *round*) شود، چهار نمونه دیگر به میان می‌آوریم.

□

۴۷. در یک نشریه فرهنگی نامدار، در مقاله‌ای تعبیر 'نعلبکی پرنده' آمده است. پیداست که مترجم این ترکیب اضافی را جذاً جدا در فرهنگ یافته است. احتمالاً 'flying' به معنای 'پرنده' را می‌دانسته و *saucer* را در همه یا هر یک از چهار 'فرهنگ حییم'، 'هزاره'، 'یویا' و 'نشر نو' بسته، و فقط 'نعلبکی' در معادل آن یافته است. این اشکال هم متوجه مترجم است، هم فرهنگ‌های چهارگانه نامبرده؛ زیرا خوب بود چنین عمل می‌کردند:

نعلبکی *saucer*

بشقاب پرنده *flying saucer*

مترجم هم اگر ذیل کل ترکیب به این فرهنگ‌ها مراجعه می‌کرد، غیر از حییم، در سه‌تای دیگر آن را، یعنی 'بشقاب پرنده' را ذیل *flying saucer* می‌یافت. در فرهنگ *Advanced Learner's* که مبنای کار فرهنگ‌نگاری بنده و گروه همکاران است، در ذیل *saucer* به *flying saucer* ارجاع داده است که نشان از دقت آن دارد.

حیرت بنده و شما از این است که مترجمی که در این زمینه کار می‌کند چطور ممکن است

‘بشقاب پرنده’ به گوشش نخورده باشد، و از آن بدتر چگونه ‘نعلبکی پرنده’ را جعل می‌کند. و چگونه بی‌آنکه ویرایش شود، چاپ می‌شود، و به خورد خوانندگان داده می‌شود، که لابد خیال می‌کنند ‘نعلبکی پرنده’ چیزی غیر از ‘بشقاب پرنده’ است. بنده حتی اگر می‌خواستم به شیوه سوررئالیستی و با تخیل بی‌دروپیکر، این اغلاط پنجاه‌گانه و بیشتر را جعل کنم، چه بسا موفق نمی‌شدم.

□

۴۸. در یکی از روزنامه‌ها به نام ایران این خبر فرهنگی درج شده بود که: رسی‌تال تکنوازی فلان. در فلان وقت در فلان جا برگزار می‌شود. اشتباه در ‘رسی‌تال تکنوازی’ است. چرا که خود رسی‌تال recital به معنای ‘تکنوازی’ است. دیگر با هم آوردن و اضافه به هم کردن دو کلمه یک معنا، حشو قبیح است. مثل همان ‘سنگ حجرالاسود’ و ‘شب لیلة القدر’ و نظیر دکتر چشم‌پزشک، دکتر روان‌پزشک و دکتر دندان‌پزشک است که گهگاه گفته و شنیده می‌شود.

□

۴۹. در ترجمه متنی ترکیب ‘رؤیای روز’ آمده بود که بی‌شک در برابر day dream است و معنای آن خیالپردازی / رؤیاپردازی و نظایر آنهاست.

□

۵۰. و حسن ختام این بخش یک ‘غلط قورباغه‌ای’ به معنای فاحش بل افحش است. در یک برنامه (شبه) علمی از شبکه چهارم تلویزیون خودمان شنیدم که از ‘فرهنگ میکربی’ سخن گفته می‌شد. ناگهان شستم خبردار شد که ‘فرهنگ میکربی’ ناشی از غلط ترجمه‌ای است. و مراد ‘کشت میکرب’ است. زیرا culture از میان معانی‌اش دو معنای مشهور دارد. (۱) فرهنگ (۲) کشت. باور بفرمایید بیش از دویست و پنجاه برگه نانوشته یعنی ناآورده، از این گونه اغلاط دارم ولی به مدلول ‘از آن پیش بس کن که گویند بس’ دیگر کوتاه می‌آیم. خسته نباشید. حالا می‌رویم به سراغ مبحث مهم دیگر که گره‌برداری است.

□

گرته‌برداری

‘گرته‌برداری’ که اکنون جزو اصطلاحات جاافتادهٔ زبان‌شناسی و ترجمه‌پژوهی و فرهنگ‌نگاری است، همان ‘گرده‌برداری’ است. و فرهنگستان زبان و ادب فارسی هم آن را به شکل اخیر تصویب کرده است. من هم بحث و احتجاج می‌کردم که همین تلفظ و املا (گرده‌برداری) رسمی‌تر و دستورمندتر است، و به آن رأی دادم. اما پس از آن به صورت اول (گرته‌برداری) که گزینهٔ دلخواه دوست دانشورم استاد ابوالحسن نجفی هم هست — و نقل خواهیم کرد — گرایش پیدا کردم، زیرا

هرچند عامیانه می‌نماید (مانند تلفظ گرت به جای گرد که عامه مردم ادا می‌کنند) اما تشخیص بیشتری دارد.

در برهان قاطع ذیل 'گرده' [بدون 'برداری'] چنین آمده است. «خاکه نقاشان باشد و آن زغال سوده‌ایست که در پارچه بسته‌اند و بر کاغذهای سوزن‌زده طراحی کرده مانند تاز آن طرح و نقش به جای دیگری نشیند — و آن کاغذ سوزن‌زده را نیز گویند». در فرهنگ فارسی [تألیف شادروان محمد معین] ذیل 'گرده' همین تعریف برهان هم آمده، ولی مدخل گرده / گرت‌برداری ندارد. ذیل مدخل 'گرده برداشتن' چنین آمده: «با خاکه زغال و غیر آن تصویر چیزی را طرح کردن، طراحی کردن: شد غبار آلوده خط روی چون گلنار تو / حسن گویی گرده برمی‌دارد از رخسار تو» (سعید اشرف. آندراج: لغتنامه). لغتنامه دهخدا ذیل 'گرده برداشتن' چنین آورده: «طراحی کردن، نوعی عکسبرداری با خاکه زغال و جز آن». و همان بیت را شاهد آورده است. فرهنگ بزرگ سخن (به سرپرستی دکتر حسن انوری) از گرده‌برداری به 'گرت‌برداری' ارجاع داده و ذیل آن تعریف امروزی داده است: «(زبان‌شناسی) ترجمه لفظ به لفظ که در آن، واژه‌های بومی جای‌گزین واژه‌های خارجی می‌شوند، مانند take a shower (= دوش گرفتن). کامل‌ترین و فنی‌ترین بحث را استاد نجفی در مقدمه غلط‌نویسیم آورده است، که با اجازه ایشان کلّ ده سطر آن نقل می‌شود: «گرت‌برداری معادل calque در فرانسه و [loan translation] در انگلیسی» عبارت است از ترکیبی که اجزای متشکل آن جداگانه از اجزای ترکیب خارجی ترجمه شده و در کنار هم قرار گرفته باشد. مانند راه‌آهن که ترجمه لفظ به لفظ از chemin de fer فرانسوی یا مغز شویی که عیناً ترجمه از brain washing انگلیسی است. گرت‌برداری معنایی آن است که معادل یکی از معانی لفظ خارجی را به عنوان معادل همه معانی آن لفظ به کار ببرند. مانند لفظ humanité فرانسوی یا humanity انگلیسی که یکی از معانی آن «بشریت» (یا «انسانیت») است، اما در خود آن دو زبان به معنای «مجموع آدمیان» نیز هست. حال اگر بشریت را در فارسی به این معنای اخیر به کار ببریم گوییم که گرت‌برداری معنایی صورت گرفته است، زیرا لفظ بشریت قبلاً در فارسی یا عربی به این معنی به کار نرفته بوده است.» (غلط‌نویسیم. چاپ سوم، ص ده).

□

واقعیت تاریخی - فرهنگی این است که زبانها با هم بده - بستان یا دادوستد دارند. تمدنها و فرهنگها هم همین‌طور. بحث از تأثیر و تأثر فرهنگها را، که مبحثی کاملاً علمی و عینی و کلان است، فقط به یک شاخه آن که زبان است (و نه حتی ادبیات) فرو می‌گاهیم. به قول حافظ:

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست حلّ این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد. بیان دادوستد زبان فارسی با عربی خود چندان ژرف و پهناور است که شمه‌ای زیانش به یک رساله برآید، (حافظ). به عنوان نشانه و نمونه‌ای از تأثیر زبان فارسی بر عربی کافی است به این واقعیت

مهم فرهنگی اشاره کنیم که بیش از ۵ فرهنگ قدیم و نسبتاً جدید دربردارنده و معرفی‌کننده لغات فارسی معرب است. از جمله کهن‌ترین آنها: المعرب [المعرب من کلام الاعجمی علی حروف المعجم] اثر جوالیقی (ابومنصور موهوب بن احمد) ۴۶۶-۵۳۹ ق، ادیب و لغوی عرب. این کتاب خوشبختانه بارها - نیز در ایران - به طبع رسیده است. در آن عمدتاً لغات فارسی معرب (عربی‌شده) و غیرفارسی معرب هم آمده است. چون بحث ما در این باره اشاری و استطرادی است، برای شناخت و توضیح بیشتر به مراجع (از جمله دایرةالمعارف فارسی، و دانشنامه دانشگاه‌تر) مراجعه فرمایید. دیگر که در عصر جدید نوشته شده اثری شگفت‌آور است. این فرهنگ نوشته استاد محمد تونجی (متولد ۱۹۳۴)، فارسی‌پژوه سوری و صاحب چند فرهنگ فارسی-عربی است. ترجمه عنوان آن 'فرهنگ کلمات فارسی معرب' است و با آنکه آن را در کتابخانه خود دارم، بر اثر کثرت کتابها و بی‌نظمی چیدمان آنها، اکنون به آن دسترسی ندارم. به برآورد من در حدود بیست هزار واژه فارسی عربی‌شده (از دیرباز تا کنون) دربردارد. سوم فرهنگ کوچکتری است به نام الالفاظ الفارسیة المعربة، تدوین ادنی شیر. چهارم فرهنگ نسبتاً مفصلی است به نام فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی. تألیف محمدعلی امام شوشتری. پنجمی صرفاً و تماماً به فارسیهای عربی‌شده نمی‌پردازد. نامش در ترجمه فارسی استاد فریدون بدره‌ای: واژه‌های دخیل در قرآن مجید (نشر توس) است و مؤلف آن: آرتور جفری، متولد اوایل قرن بیستم در استرالیا، قرآن‌پژوه و زبان‌شناس برجسته است. این کتاب به تحقیق ریشه‌شناسانه حدود ۲۵۰ واژه قرآنی که اصلی غیرعربی (از جمله ۵۰-۶۰ مورد فارسی) دارد پرداخته است.

بر مبنای این منابع مقاله‌ای تحت عنوان 'کلمات فارسی در قرآن مجید (طرحی مقدماتی و پیشنهادی)' نوشته‌ام که جزو پیوستهای ترجمه‌ام از قرآن کریم (در قطع رحلی‌اش) آمده است. در روزگار پس از اسلام مناسبات عمیق و وسیعی که بین مسلمانان ایرانی و عربها پدید آمده منشأ تاریخی-اجتماعی/ فرهنگی اثرگذارهای متقابل فارسی و عربی شده است.

سالها پیش خود می‌اندیشیدم که نفوذ کلمات فارسی [و در واقع فارسی باستان و پهلوی] در شعر و نثر عربی پیش از اسلام، و نیز در قرآن کریم که به آن اشاره شد، حتماً باید مرجع و محمل تاریخی-جغرافیایی-سیاسی داشته باشد. دوست دانشورم استاد حسن انوشه که تاریخ‌پژوه و مترجم آثار تاریخی عیدیه‌ای است، یادداشت‌های ارزنده‌ای به من لطف کردند، که مجال نقل همه آنها نیست. مگر این نکات که حدود سال ۵۷۰ م حکومت ایران/ هخامنشیان به تقاضای سیف بن ذی‌یزن، امیر معروف یمن که از دربار ایران استمداد کرده بود، یمن را تصرف کرد و این وضع تا ظهور اسلام ادامه داشت. پارتیان و در پی ایشان ساسانیان در ایامی که پایتخت آنان تیسفون بود بر بسیاری از سرزمینها/ دولتهای حاشیه خلیج فارس سلطه داشتند. [نیز نگاه کنید به: راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان جاهلی، نوشته استاد دکتر آذرتاش آذرنوش؛ نیز: تاریخ و فرهنگ

ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی تا عصر اسلامی. نوشته محمد محمدی ملایری. نیز مقاله «تعریب» در دانشنامه ادب فارسی، نوشته حسن انوشه، و مقاله دیگری با همین عنوان در دانشنامه جهان اسلام.

اثرگذاری زبان عربی بر زبان فارسی بسیار ژرف و گسترده و کم نظیر است. منشأ زبان دری فی الواقع از نظر تاریخی روشن نیست که آیا فارسی هزار و دویست ساله، دنباله دگرگون شده زبان پهلوی است، یا فارسی باستان [در این زمینه نگاه کنید به کتاب پربار دوست و همکار دانشمند جناب آقای دکتر علی اشرف صادقی به نام تکوین زبان فارسی].

منشأ و مبدأ فارسی دری هرچه بوده باشد، به این واقعیت تاریخی باید توجه داشت که بدون وام گیری چندین قرنه فارسی از مفردات و ترکیبات عربی، معلوم نیست که زبان فارسی چه برای شعر، چه برای نثر، چه منبع فیاض دیگری می توانست پیدا کند.

عربی در فارسی (که ایهامی هم به کتاب شادروان فرشیدورد دارد) غنای عظیمی به زبان فارسی داده است. در این کتاب حاضر، در جایی به یک طرح پژوهشی که بنده در ایام دانشجویی در رشته زبان و ادبیات فارسی، همراه با دکتر سعید حمیدیان — که از اعزّه دوستان ادب شناس من است — در آن شرکت داشتیم، مشروح تر سخن گفته ام. در آن طرح واژه پروهانه، درصد واژگان عربی (اعم از عین واژه عربی یا فارسی شده یا مرکب یا عبارات و جملات مانند هزاران ضرب المثل و کلمه سائر) در فارسی از «شاهنامه»ی فردوسی تا مجله زن روز بررسی شد، و به میانگین بین ۶۰ تا ۶۵ درصد عربی در فارسی رسیدیم.

نثر فارسی در قرون اولیه، کمتر واژه یا عبارت / تعبیر عربی دارد، اما در قرون ششم و هفتم و هشتم هجری وام واژه ها و کاربرد آنها افراطی و ناقض غرض است. بهترین نمونه های شعر فارسی — و به قول شادروان محمدعلی فروغی: زبان ما در شعر حفظ شده است — از فردوسی و رودکی و سنایی و ناصر خسرو و نظامی و خاقانی و تا قرن هفتم روزگار مولوی و سعدی، فراوان تر از قرن هشتم و به بعد، مفردات و ترکیبات عربی دارد. اما از قرن نهم (عصر جامی) به بعد کاربرد عربی کمتر می شود. در عصر مشروطیت، و پیش از آن در دوره بازگشت ادبی، هم، در مقایسه با قرون ششم و هفتم هجری، کمتر است. تا می رسیم به عصر جدید که یک تحول بزرگ رخ می دهد و آن این است که مقاله نویسی، به یک نیاز جدی اجتماعی بدل می شود. و بعد هم از ۳۰-۴۰ سال پیش نهضت مرجع نگاری به راه می افتد و اوج می گیرد، و از همه مهم تر اینکه نثر نویسی از حوزه و سلطه ادبیات بیرون آمده، به حیطه زبان وارد می شود. همین است که ما امروزه «نثر معیار» داریم، یعنی نثر رسمی و همه نویس که کارکر دگر او و وظیفه مند است، نه فن / تفنن گرا. درباره نثر معیار امروز فارسی در متن کتاب حاضر، به مناسبتها، بحثها کرده ایم.

اولین زبانی که منبع و مرجع گره برداری برای ما بوده، زبان عربی است. ولی پی بردن به تاریخ

‘ترجمه‌وامی’ واژگان عربی دشوار است. اما بی‌ی‌بردن به گرده‌برداریهای فارسی از انگلیسی و فرانسه آسان‌تر است و فی‌الجمله و بالجمله می‌دانیم که متعلق به یک سده، و در مورد واژه‌های نوتر مربوط به دو و حتی یک دهه پیش است.

کلمه ‘سرمایه’ و معادل یا احتمالاً اصل عربی آن ‘رأس المال’ را در نظر بگیرید. همین‌طور نمی‌توانیم بگوییم کدام اصل، و کدام ‘گرده‌برداری’ از دیگری است. مگر آنکه ‘فرهنگ تاریخی زبان فارسی’ داشته باشیم؛ که اتفاقاً هم داریم. اولین آن زیر نظر شادروان استاد پرویز ناتل خانلری تألیف شده، و ‘فرهنگ تاریخی زبان فارسی’ نام دارد. دریفا که فقط یک جلد از آن صورت تألیف و طبع یافته که شامل حروف آ/ا و ب است و پس از چهل سال اگر فرضاً جلدهای دیگری داشته‌ام که پس بعید است — تدوین و طبع نشده است. دیگر فرهنگ تاریخی زبان فارسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی است که با همت و سرپرستی دوست و همکار دانشورم استاد دکتر علی‌اشرف صادقی در دست تألیف است و ان‌شاءالله تا پایان همین سال (۱۳۹۰)، نخستین جلد آن انتشار خواهد یافت.

به همین گونه است کلماتی چون: آبرو / ماء الوجه، گلاب / ماء الورد، و آب حیات / ماء الحیات؛ که نمی‌دانیم کدام اصل و کدام ترجمه بوده است. بسیاری مفردات و ترکیبات حتی امثال سائر هست که به نحو موازی در دو یا چند زبان، بدون وام از همدیگر پدید آمده است. فی‌المثل آب طلا / ماء الذهب، یا ‘با آتش بازی کردن’ که انگلیسی آن ‘play with fire’ و عربی آن ‘لعب / اللعب بالنار’ است و در هر سه زبان معنای آن اقدام به امر خطرناک است. اما در فارسی جدید، عبارت ‘سهم شیر’ و در عربی ‘حصّة أسد’ هر دو گرده‌برداری از ‘the lion’s share’ انگلیسی است. یا به نظر می‌رسد ‘عصر طلایی’ در فارسی با ‘العصر الذهبي’ در عربی، و ‘golden age’ در انگلیسی، موازات دارند، نه گرده‌برداری.

□

هر زبانی، بسته به موقعیت تاریخی / جغرافیایی / فرهنگی و جغرافیایی (geopolitical) اش با یک یا چند زبان دادوستد زبانی دارد. درباره فارسی و عربی، پیشتر بحث کردیم. ولی این حدس و برآورد ناگفته ماند که لغات دخیل عربی در گستره زمانی بلندی، هم‌اندازه تاریخ هزار و چهارصدساله قرآن شاید با هیچ دو زبانی از زبانهای فرهنگدار قدیم جهان قابل مقایسه نباشد. گفته شد که لغات دخیل فارسی در عربی قدیم و میانه (و کمتر عصر جدید) در مرز بیست هزار واژه است و منبع این برآورد فرهنگ جدید انتشار استاد محمد تونجی است. چنانکه گفته شد این فرهنگ را در کتابخانه خود دارم ولی اکنون به آن دسترسی ندارم. و به یاد دارم وقتی میانگین لغات یک صفحه را در کل صفحات کتاب که در حدود ۴۰۰ صفحه است، ضرب کردم به آمار پیشگفته رسیدم. حتی اگر در این برآورد به اندازه ۵ هزار بالا محاسبه کرده باشم، باز پانزده هزار واژه دخیل

فارسی در عربی هنگفت است.

اما عکس این مورد، یعنی لغات دخیل عربی در فارسی به راستی رقم حیرت‌آوری است. گفتنی است که عربی در فارسی به چند شکل است. ۱) به عین همان لفظ و معناست. بنده در ترجمه خود از قرآن کریم، چندین پیوست آورده‌ام. مفصل‌ترین آنها واژه‌نامه عربی (قرآنی) - فارسی است در ۱۴۰ صفحه ۳ ستونی در قطع رحلی دو وزیری که هر ستون ۴۳ سطر دارد.

اما کوتاه‌ترین پیوست در یک صفحه است و حاوی کلمات عربی قرآنی است که چون در سراسر تاریخ اسلام، و زبان فارسی، همواره به همین معنا بوده، مترجم آنها را عیناً در ترجمه فارسی‌اش آورده است. از جمله: اسلام، ایمان، کفر، البته کفر در مقابل ایمان، و گرنه کفر در قرآن کریم دو معنای دیگر دارد: کفران، انکار، نفاق، منافق، اتفاق، قلب، قبله، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، طلاق، نعمت، دنیا، آخرت، قیامت، شفاعت، شرک، سجده، سلام، حلال، حرام تا نزدیک به ۵۰۰ کلمه. در متن کتاب حاضر از این مسئله مشروح‌تر سخن گفته‌ایم.

۲) کلمات عربی که در فارسی تغییر معنا داده / تحول سمانتیک یافته است. مانند: آلت، اتفاق، احیا، ادا، اداره، ادامه، ادراک، ادعا، ادغام، ادویه، استحاله، استعداد، استعمار، استعفا، استکبار، استنطاق، اسطقس، اسقاط، اسم و رسم، اشتباه، اشتراک، اشتها، اصابت، اصلاح، اطلاعات، اعتبار، اعتصاب، افاده، افاقه، اقتصاد، اقرار، اماله، امضا، انتقاد، انزجار، انسجام، انشا، انعام، انفجار، انقلاب، اولاد (اینها فقط بخش الف از ۲۳۵ واژه‌ای است که در دو بخش / مقاله پیاپی تحت عنوان «تحول معناشناختی واژگان» است که در کتاب از واژه تا فرهنگ به قلم نگارنده این سطور به طبع رسیده است. کل واژه‌های این مقاله دویخی ۲۳۵ فقره است - همین ناشر، چاپ دوم، ۱۳۹۰).

۳) واژه‌هایی که مرکب است. و سه گونه دارد: الف) معنای بخش / واژه عربی عیناً یا عمدتاً در فارسی حفظ شده: سلام و علیک کردن، احوالپرسی کردن، خداحافظی کردن، اسلام آوردن، انصاف دادن، فارغ شدن، البته به معنای کودک زادن در عربی نیست. فارغ در عربی عمدتاً به معنای خالی / تهی / و نظایر آن است. گویا اصلاً به معنای فارغ‌البال / آسوده و راحت شدن در عربی سابقه ندارد. لسان العرب، المنجد، فراغت را هم ما فارسی‌زبانها ساخته‌ایم. [ب) بسیار فارسی شده است: در امتحان نمره قبولی گرفتن، ناراضی شدن / کردن / ناراضی تراشیدن، صبحانه، عصرانه، ناراحتی (پیدا کردن)، قبولی، خلاصی، سلامتی / ناسلامتی، غیرقابل فهم (و صدها کلمه که با 'غیر' شروع می‌شود: غیر شخصی، غیر قابل اصلاح، غیر نظامی، غیر قابل سکنا، غیر انسانی، غیر قابل چاپ / خوردن / گفتن / فهمیدن و صدهای دیگر.

پ) کلماتی که عربی است / می‌نماید، اما در عربی قدیم و جدید به آن معنا نیست. بعضی مثالهایی که از این مورد را قبلاً در شماره ۲ همین بخش نقل کردیم، در اینجا هم مصداق دارد. و به اغلب آنها می‌توان فعل معین اضافه کرد تا واژه مرکب شود. مانند: اتفاق افتادن، احیا گرفتن، اداره

کردن، ادامه دادن / پیدا کردن، ادرار کردن، ادعا داشتن / کردن، ادغام شدن / کردن، ادویه زدن، استحاله یافتن، استعداد داشتن / نداشتن، استکیار ورزیدن [در اینجا با آنکه بی تناسب است، برای تغییر ذائقه خوانندگان عرضه می‌دارم که از رادیوی انگلیسی‌زبان وطنی خودمان شنیدم که اصطلاح برساخته‌ای به کار می‌برد. یعنی global arrogance را در مقابل 'استکیار جهانی'. حال آنکه هیچ انگلیسی‌زبانی، چنین واژه‌ای را در عرف سیاسی نمی‌شناسد، و وقتی هم که بشنود / بخواند در نمی‌یابد که مراد از آن چیست. پیشنهاد می‌کنم به جای آن imperialism به کار ببرند. یا اگر از آن راضی نیستند، پیشنهاد یک لغت جعلی بهتر و مفهوم‌تر دارم: pan-imperialism].

□

قرار بود حدس و برآوردی از کل واژگان عربی که به هر یک از سه صورت از عربی به فارسی راه یافته یا در فارسی بر مبنای کل یا جزء عربی ساخته شده عرضه بدارم. اگر کل واژگان قدیم و جدید فارسی را دویست هزار فقره بگیریم، به نظر من بیش از یک سوم آن به نحوی از انحاء عربی / عربی‌مآب است. یعنی در حدود هفتاد هزار فقره. امیدوارم مبالغه مستعار نکرده باشم. و آرزومندم صاحب‌نظرانی چون استادان دکتر علی اشرف صادقی، دکتر حسن انوری، دکتر علی رواقی که هر سه دست در واژه‌پژوهی و فرهنگ‌نگاری فارسی دارند، این آمار حدسی را اصلاح بفرمایند.

□

لا بد بعضی از خوانندگان که تا اینجا را در محبت گریه‌برداری (از عربی) مطالعه کرده‌اند، با خود، و در واقع خطاب به بنده بفرمایند: 'آن نکته که اصل بود ناگفته بماند'. بی شک حق با آنان است. یک پاسخ بنده بعد از پذیرفتن این انتقاد این است که: از زیادی درختها نمی‌توان جنگل را دید. پاسخ اصلی و قوی این است که ما ایرانیان فارسی‌زبان در بیش از هزار و دویست سال هرچه لغت که خواسته‌ایم به صورت واژه دخیل (loan word) از عربی گرفته‌ایم؛ و هر کار که خواسته‌ایم با مفردات آنها انجام داده‌ایم از تغییر تلفظ و معنا، و ترکیب با کلمات، همراه با فعل معین، افزودن و ندها و ساختن ترکیبها و مصدر جعلی: (عاشقانه، عالمانه، بعداً — به جای بعید — طلبیدن، رقصیدن / رقصاندن، فهمیدن / فهماندن، غرض آلود، عقلمند، اخلاصمند، قانونمند، اخلاص‌کیش، ضد اخلاقی، غیر عقلایی، تا برسد به عشق باختن، عاشق‌پیشه، زاهد‌پیشه، عارف‌پیشه، شاعر‌پیشه / مسلک، درویش‌مسلک، ظاهر‌الصلاح، قبولی، راحتی، خلاصی، سلامتی، کاهل‌الصلاة [که مانند 'لوازم‌التحریر' با آنکه صورتاً عربی است، ولی عربی‌معنایی را که در فارسی دارد، از آن در نمی‌یابند]، وطن‌پرستی، وطن‌فروش، آدم‌فروش، اهل دل، صاحب‌دل، صاحب‌خانه، وصف‌ناپذیر، و هزاران ترکیب دیگر که عنصری از عربی در آن هست؛ نوحه‌خوان، اهل منبر، روحانی، سوء رفتار، بدطینت، خوش‌نیت، خراج‌گذار / گزار، عشرت‌طلب.

همچنین کلماتی با قالبها و صیغه‌های عربی‌گونه ساخته‌ایم، که عربی‌چیزی از آنها

سردر نمی آورند: مکث، استمزاج، کنّاش، قنّاد، خراج، حرّاف، مهپور، ملوک، ملکوک، نراکت (از نازک فارسی)، استفراغ (به معنای تهوع که در عربی به این معنا نیست)، طلبه و عمله را که جمع است به معنای مفرد به کار می‌بریم. رقیب از اسماء الله الحسنی به معنای نگهبان است، و در عربی جدید به معنای مراقب و کمابیش جاسوس است، ولی در فارسی (با آنکه در سعدی و حافظ به معنای الله و نگهبان کسی، از جمله محبوب / معشوق است) به معنای حریف و همتا در عاشقی تغییر معنا یافته است. حریف در عربی به معنای صاحب حرفه است. و در فارسی به معنای دیگرست (فی المثل حریف در بازیها و مسابقات)، ناجی را به معنای منجی به کار می‌بریم که از اغلاط مشهور است. باطل السحر را به معنای مبطل السحر به کار می‌بریم. به جای کتب مضلّه می‌گوییم... ضالّه. طار را که در عربی به معنای روغن مالی و پماد و نظایر آن است، به معنای زر / ذهب گرفته‌ایم. مستفرنگ را از فرنگ برآورده‌ایم. اعتلا را غالباً به جای إعلا به کار می‌بریم. دماغ در عربی به معنای مغز است. در فارسی با فتح دال به معنای بینی است و در عبارت دماغتان چاق / ساق است به مشکل افتاده‌ایم. صدها کلمه عربی را تغییر تلفظ داده‌ایم: اُستوا به جای استوا، و احیا به جای إحیا، و أنعام به جای إنعام، و جُئنه به سکون میم، به جای جُئنه (که قرآنی است). در مورد ۲۳۵ کلمه که به عنوان دست‌گرمی نه استقصای تام - در دو مقاله آورده‌ام و تحول معناشناختی یافته‌اند، مثل مرکب و جوهر، پیشتر اشاره کردیم. تعداد آنها را در حدود پنج‌هزار واژه حدس می‌زنم. در مورد غلطهای مشهورتر که در زبان عامه وجود دارد و غالباً گریه‌برداری ساختاری دارد و از قالب جمع مکسر یا سالم (مختوم به «ین» و «ات») شکل گرفته فقط چند مثال می‌زنم: داوطلبین، بازرسین، باغات، خانات، پاکات. نیز: اتراک / تروک (جمع ترک)، الوار (جمع لر)، اکراد، بنادر، فرامین، خواتین، خوانین [دو کلمه اخیر ترکی دخیل در فارسی‌اند]، افاغنه، ارامنه، تراکمه (جمع ترکمن)، رُخوت (جمع رخت)، و به کار بردن تنوین فتح در کلمات فارسی و فرنگی مشهور است: و 'خواهشاً' (که بی‌اختیار کلمات حسب‌الخواهش / حسب‌الفرمایش را هم به یاد می‌آورد) و 'درونا' و گل سرسید آنها: 'گاهاً' که از جدیدترین آنهاست.

یک دگرگونی دیگر که ما در کلمات عربی داده‌ایم این است که جمع سالم «ین» را که باید در موضع نحوی نصب و جر به کار رود در همه جا به کار می‌بریم: «معلمین گفتند علاقه به ادامه تحصیل دارند». از سوی دیگر ۵۰-۶۰ اصطلاح قرآنی را در زبان محاوره و عامه، با تغییراتی در لفظ و معنا به کار می‌بریم (برای ملاحظه بخشی از آنها نگاه کنید به مقاله «اصطلاحات قرآنی در زبان محاوره فارسی» در کتاب قرآن پژوهی، جلد اول).

یا از قرآن کریم اصطلاحاتی را با تصرف برآورده‌ایم: مؤلفه قلوبهم - مؤلفه القلوب: مناع للخیر - مناع الخیر: انّ النفس لامارة بالسوء - نفس امّاره: کراماً کاتبین - کرام الکاتبین [گفته حافظ معروف و ضرب‌المثل است: تو پنداری که بدگو رفت و جان برد - حسابش با کرام الکاتبین است].

از سوی دیگر از عین یا التقاط یا تلمیح به کلمات قرآنی صدها عبارت رایج در زبان فارسی داریم. مقاله‌ای در این زمینه در کتاب پیشگفته آورده‌ام. و دوست دانشور قرآن‌پژوهم آقای محسن معینی کتابی در این زمینه دارند که در نشر فرهنگ معاصر زیر چاپ است و امیدوارم تا پایان سال جاری منتشر گردد.

باز گفتنی است که در عرف کتبی و شفاهی فارسی دیروز و امروز، صدها ضرب‌المثل / کلمه سائر عربی رایج بوده و هست. از جمله: الجار ثم الدار، الصبر مفتاح الفرج، النظافة من الايمان، ثبت العرش ثم انقش، ما لا يدرك كله لا يترك كله، توكلت على الله، استغفر الله ربی و اتوب اليه، لا حول ولا قوة الا بالله... و تا هشت... ده صفحه دیگر از این مقوله می‌توان نوشت.

حاصل سخن آنکه ما با دست باز، و هر جا که لازم دیده‌ایم با تغییر و تصریف، از مفردات، قوالب، ترکیبات، عبارات و جملات عربی استفاده کرده‌ایم و می‌کنیم. لذا گویی نیازی به 'ترجمه و امی' / گره‌برداری نداشته و ندیده‌ایم. البته مثال می‌توان پیدا کرد. مثلاً بنامیزد [= به نام ایزد] گره‌برداری از 'ما شاء الله' است. یا 'خدای را، خدای را' گره‌ت از 'الله الله'. آدم نمی‌داند آیا 'تهیدست' فارسی گره‌برداری از صفوالید / بن، صفرالکف عربی است یا بالعکس. یا همچنین 'از صفر شروع کردن' یا بده من صفر، کدام یک از دیگری گرفته شده است. به نظر می‌رسد هر دو از منبع فرنگی است. اما در یک جست‌وجوی نه چندان کامل، زیر cipher و zero معادلی برای آن پیدا نکردم.

اینک به یاری خداوند، دست‌کم پنجاه نمونه از گره‌برداریهای فارسی از انگلیسی ثبت می‌شود. گفتن یک مقدمه لازم است و آن این است که گره‌برداری یکی از راههای غنی‌سازی زبان مقصد (target language) است. و همان‌گونه که برای ما کاروبار ترجمه، مهمترین حامل و محمل تجدد فرهنگی / مدرنیته یا مدرنیسم است، وام‌واژه‌گیری و گره‌برداری، دو پایه از پایه‌های اساسی آن است. البته در درجه‌ای بعد از ترجمه کامل خود متون.

وام‌واژه‌های ما از انگلیسی و فرانسه (و سپس روسی و آلمانی و به ندرت زبانهای دیگر) کمتر از ده‌هزار واژه / اصطلاح، همچنین عبارت و شبه‌جمله و جمله (و ضرب‌المثل) نیست. منبع این برآورد حدسی یک پژوهش و دو کتاب است. پژوهش را برادر دانشور و همکار گرامی‌ام در فرهنگستان زبان و ادب فارسی استاد دکتر حسن حبیبی در حدود ۱۵ سال پیش با همکاری گروهی از پژوهشگران جوان، برای به دست آوردن اطلاعات و آماری نزدیک‌تر به واقعیت انجام دادند. ایشان از همکاران این طرح خواست که کلمات خارجی (غیر از عربی) را که عمدتاً فرانسه و بیش از آن انگلیسی است و به صورت 'وام‌واژه' در زبان فارسی، به‌ویژه در نشریات، و شاید در رسانه‌های دیگر در آن سالها به کار رفته است سرشماری کنند. مراد اصلی‌شان وام‌واژه‌هایی بود که به نحوی عرف جهانی دارند، و در زبان فارسی هم در چند دهه اخیر جذب و ثبت شده‌اند، و

چندان خوش نشسته‌اند، که امیدی، یا حتی نیازی برای معادل‌یابی فارسی آنها در کار نیست. وام‌واژه‌هایی با بسامد بالا و کاربرد روزمره نظیر: دکتر، ویزیت (اگرچه معاینه را هم به آن معنا داریم) کارت (به فرانسه carte، به انگلیسی card)، کارت ویزیت، فیلم، سینما، تئاتر، اپرا، کلکسیون (اگرچه معادل 'مجموعه' را هم برای آن داریم)، آلبوم (که فرهنگستان برای آن مرقع را تصویب کرده است. ولی آلبوم موسیقی را نمی‌توان مرقع موسیقی نامید). پیتزا (و کش‌لقمه‌ای که به فرهنگستان نسبت می‌دهند افسانه‌ای بیش نیست)، کراوات، پوشت، ماشین، الکترون، الکترونیک، چک‌آپ، جک، سانتیمتر، پورسانت، کمیسیون، کمیته (که اخیراً 'کارگروه' برای آن ساخته شده و خوب است)، آژان [برای آن از ۶۰-۷۰ سال پیش پاسبان را داشته‌ایم]، آژانس، آدامس، پروستات، آپاندیس / آپاندیسیت، تیروئید، تیفوس [فرانسه، با حصیه فرق دارد]، تلویزیون (به یکی از دوستان گفتم اگر از اول برای تلویزیون می‌گذاشتند جهان‌نما، یا جام جم، می‌گرفت و رواج می‌یافت. گشت آخر انگلیسی‌زبانها آن را مختصر می‌کنند و می‌گویند تی.وی TV. بلافاصله گفتم: خوب ما هم می‌گفتیم جی.جی.]. آنتن [حال بگذریم که در بیست-سی سال اخیر معنای خبرچین اطلاعاتی هم یافته است] کلاسور، کلاس، کلاسیک، تراکتور، کمباین، کنتور، کاست، سی.دی (اگرچه در برابر آن لوح فشرده هم داریم) ویدئو، دی.وی.دی، پی.دی.اف، آی.یو.دی، سی.سی.یو، آی.سی.یو، آماتور، گالری (که اخیراً معادل خوب 'نگارخانه' برای آن وضع شده، و رو به روایی است). مینیاتور (که به دو معناست. ۱) نوعی نقاشی انتزاعی (۲) همانند بسیار ریز چیزی، بنده برای معنای اول 'ریزنگاره' و برای معنای دوم 'ریزانگاره' را در مجلسی از دوستان، پیشنهاد کردم و دوست دانشورم استاد دکتر سیروس پرهام که جزو مهمانان بود آنها را تأیید کرد و پسندید امیدوارم این دو پیشنهاد را فرهنگستان به بحث و رأی بگذارد)، اتم، بمب اتم / اتمی، اکسیژن، هیدروژن، آلومینیوم، آلیاژ [فرانسه]. و تا بیش از ۶ هزار از این‌گونه واژه‌ها، یافته بودند، و گاهی بعضی از آنها معادل فارسی دارد، و اغلب ندارد، و اگر هم معادل‌سازی شود، معادل اغلب آنها امید روایی و کاربرد مردمی ندارد.

اما دو کتاب، یکی 'فرهنگ واژه‌های اروپایی در فارسی' تدوین فرهنگ‌نگار کوشای معاصر خانم دکتر مهشید مشیری است. جای دریغ است که اکنون آن را در دسترس ندارم. ولی به یادم هست که واژه‌های آن را بین ۵ تا ۶ هزار برآورد کرده بودم.

منبع سوم، یا کتاب دوم فرهنگی است از کل واژه‌هایی که بیگانه [غیر از عربی] و رایج در فارسی امروز انگاشته شده است. نام آن فرهنگ بیست هزار است و پژوهشگر و ویراستار آن دوست دانشمند آقای دکتر سید ضیاءالدین هاجری که زبان‌شناس است و آثار دیگر هم دارد که مهمترین آنها ترجمه قرآن کریم به فارسی سره (در آستانه انتشار) است. حسن این فرهنگ فراگیری آن است. و نقطه ضعف آن آوردن هزاران واژه بیگانه [غیر از عربی] است که در زبان

فارسی تداولی — برعکس نمونه‌هایی که نقل کردیم — ندارد. مگر در حوزه بسیار تخصصی علوم و فنون که ربط و پیوند چندانی با جریان و بدنه اصلی زبان فارسی امروز ندارد. به برآورد من بیش از ده هزار از این بیست هزار، این‌گونه است.

□

به عهد خود بازگردیم. قرار بود از میان حدوداً بیش از دو هزار واژه و ترکیب که به صورت 'گرت‌برداری' [loan translation/ loanshift] یا 'ترجمه و امی' فقط از زبان انگلیسی عمدتاً در حدود نیم قرن اخیر در زبان فارسی ساخته شده است، به رعایت اختصار، فقط پنجاه نمونه نقل کنم. البته مقدماً چند عبارت و جمله نیز ثبت می‌شود.

— این مسئله / مشکل شماست. It/ this is your problem.

— در رابطه با / in connection with/ in relation to

— مواظب خودت باش. Take care of yourself.

— آخر هفته خوبی داشته باشی. Have a good/ nice weekend.

— بیش از یک بار [فواغلب موارد می‌توان به جای آن 'بارها' را به کار برد]

more than once

— چرا که نه؟ why not?

— بستگی دارد depends in

— یکبار برای همیشه once for ever

— می‌رود که ببارد. It's going to rain.

— تعریف کردن به معنای روشن / معین کردن. فی‌المثل: ما باید اهداف خودمان را تعریف کنیم. که گرت‌برداری از difine (یکی از معانی این کلمه) است.

— تجربه کردن. در برابر experience (to) فراوان به کار می‌رود. به این جمله واقعی توجه فرمایید: «قیمت نفت، صعودی بیش از ۶ دلار در هر بشکه را تجربه کرد.»

در فارسی قدیم هم تجربه / تجربه کردن داریم. حافظ: بس تجربه کردیم در این دیر مکافات / با دُر دکشان هر که درافتاد برافتاد. یا: در خلوص منست ار هست شکی تجربه کن / کس عیار زر خالص نشناسد چو محک. اما کاربرد 'تجربه کردن' در فارسی قدیم با این کاربرد جدید فرق دارد. در قدیم تجربه کردن خود فعل تام و بدون مفعول بوده است. اما در فارسی جدید بر وفق گرت‌برداری از انگلیسی: 'چیزی را تجربه کردن' داریم. نیز در فارسی قدیم فاعل تجربه کردن انسان است. اما در کاربرد جدید، چنانکه در مثال مشاهده می‌شود، فاعل غیر ذیروح هم دارد.

□

اینک ۵۰ نمونه از گرت‌برداریهای رایج:

1. cold war جنگ سرد

2. as به عنوان

[معلوم نیست، در قدیم به جای این کلمه چه می گذاشته ایم] بعضی فکر می کنند اگر بگوییم: 'در مقام، همچون، به مثابه' فارسی تر است. اما خدمت as به فارسی امروز، بی اندازه وسیع و ترجمه و امی آن به 'به عنوان'، که همه ما تقریباً هر روزه در گفتار و نوشتار به کار می بریم، بلاشکال است. بسامد کاربرد as در انگلیسی هم بالاست.

I respect him as a doctor.

من به او، به عنوان پزشک احترام می گزارم.

3. brain drain فرار مغزها [که واقعاً گرت‌برداری غریب و مهملی است،] زیرا توجه نشده است که brain در انگلیسی فقط 'مغز' نیست، بلکه scholar هم هست. و از همه بدتر اینکه 'مغز' در فارسی به معنای دانشمند، نخبه، پژوهشگر / محقق، نظایر آن نیست. کلمه 'مخ' در فارسی تا حدودی، در محاوره به این معنا هست. پیشنهاد من برای این کلمه مرکب: 'نخبه‌گریزی' بوده است. اما خوشبختانه در حدود یک سال است که در رسانه‌ها معادل جدید و رسایی برای آن به کار می برند: 'مهاجرت نخبگان'.

4. brain washing مغزشویی

این معادل هم منفی و ناپذیرفتنی است. بعضی ساده‌دلان فکر می کنند یک نوع عمل زیست-شیمیایی یعنی شستن مغز است. پیشنهاد من برای آن 'تلقین اجباری' / 'تکراری' است.

5. brain death مرگ مغزی

6. author death مرگ مؤلف

[متأسفانه از سخن بعضی فضلا شنیده‌ام که آن را به مفهوم حقیقی یعنی فوت نویسنده حمل می کنند. حال آنکه در نقد ادبی دو دهه اخیر، مراد از آن به کلی غایب شدن / انگاشتن مؤلف و بریده‌انگاری پیوند او با اثرش است].

7. air pollution آلودگی هوا

noise pollution آلودگی صوتی

view pollution فرهنگستان زبان و ادب فارسی، برای آن معادل 'منظر آلاهی' را

پرساخته است.

8. supply and demand عرضه و تقاضا

[در سالهای اخیر در بعضی آگهیهای بازرگانی دیده شده که 'دیماندا' آورده‌اند].

9. revolution انقلاب

— red/ bloody rev. انقلاب سرخ / خونین

- palace/ [white?]/ bloodless rev. انقلاب سفید/ کاخی
 - velvet/ pink rev. انقلاب مخملی/ صورتی/ نارنجی
 - cultural revolution انقلاب فرهنگی
 - counter-revolution ضدانقلاب
 - counter-revolutionary ضدانقلابی
10. counter-attack ضدحمله
- [ضدحمله در مقابل و به دنبال حمله است، ولی هجوم می تواند ابتدایی و در واقع برابر با حمله اولیه باشد].
- counter clockwise. پاد ساعت سو/ گرد [ضد/ برعکس جریان گردش ساعت].
 - counter-intelligence ضداطلاعات
 - counter terrorism ضدتروریسم
11. voice صدا
- [به معنای رادیو، مانند صدا و سیما یا خودمان یا صدای آمریکا Voice of A.]
12. underground ۱. قطار زیرزمینی/ کمابیش مترو ۲. زیرزمینی
- به معنای مخفی/ پنهان/ پنهانی
13. open air هوای باز/ آزاد
- open debate بحث آزاد
 - open kitchen آشپزخانه باز
 - open market بازار آزاد
 - open mind ذهن باز
 - open society جامعه باز
- [اصطلاحی است که پوپر باب کرده است. مرادش جامعه لیبرال و دموکراتیک است. در مقابل جامعه بسته closed society که تمامیت خواه، جامع القواء — عمدتاً تک حزبی یا بی حزبی است]
- open universtiy دانشگاه آزاد
- [در مقاله ای دیدم که کسی بی خبر از این اصطلاح نوشته بود: دانشگاه باز]
- open-door policy سیاست درهای باز
14. round-table میز گرد
15. round (to) گرد کردن (اعداد)
- [به نظر من و به اصطلاحی که مرحوم محمدعلی جمال زاده در بیش از هفتاد سال پیش باب کرده است: بوی ترجمه می دهد. چیزی نظیر 'سراسر سازی' بهتر است. زیرا یکی از اصول

واژه گزینی / سازی، شفافیت و اژه است. و گرد کردن شفاف نیست. البته حالا، پس از کاربرد چهل - پنجاه ساله، و در جوار round معنا می دهد].

16. public relations روابط عمومی

17. nation ملت

nationality ملیت

nationalize ملی کردن

18. global جهانی

— global village دهکده جهانی

— globalization جهانی کردن / گردیدن / شدن

19. theory of evolution نظریه تکامل [که چند اصطلاح همبسته اش را می آوریم]

— natural selection انتخاب طبیعی

— struggle for the survival تنارع بقا

— the survival of the fittest بقای اصلح / انطب

20. civil society جامعه مدنی

civil disobedience نافرمانی مدنی

[نمی دانم آیا این معنا همان است که ما در فارسی آن را 'اعتصاب نشسته' می گفتیم؟].

21. literature

۱. ادبیات [و در این معنا فقط ترجمه است، و گرت برداری نیست. ولی معنای دومش گرت برداری است.]. ۲. ادبیات [که مراد از آن منابع و متون در هر زمینه خاص است. مثلاً: «شما برای پژوهش در زمینه سونامی باید ادبیات موجود در این زمینه را به دقت بررسی کنید». ۳. گفتنی است که در حدود یک دهه است که معنای سومی برای 'ادبیات' در زبان فارسی پیدا شده که گرت برداری نیست. چرا که در انگلیسی این معنای سوم را در فرهنگها نیافته و از کسی هم نشنیده ام. فی المثل می گویند: «شیوه ای که در نگارش این نقد کتاب به کار برده اید، 'ادبیات' شما نیست.» و چنانکه پیداست مراد از آن زبان و بیان و نحوه و شیوه نگارش است. و به معنای اول ادبیات که یکی از هنرها و علوم انسانی است، نیست.].

22. leftist

دست چپی / چپ

[با فحواي سياسي و مقابل آن rightist: دست راستی / راست هم با گرت برداری پدید آمده است].

23. think tank اتاق فکر

[مجمعی از خبرگان و کارشناسان که درباره مسئله ای سیاسی / اجتماعی / فرهنگی یا اقتصادی همفکری می کنند].

24. Chamber of Commerce اتاق بازرگانی
25. astronomic(al) نجومی
- [= هنگفت، بسیار زیاد / بالا، به ویژه در مورد اعداد و ارقام و فاصله و قیمت به کار می رود].
26. telework دورکاری
27. outsource برون سپاری
28. explosion انفجار [به معنای رشد و افزایش بسیار زیاد]
- population explosion انفجار جمعیت
- information explosion انفجار اطلاعات
- press explosion انفجار مطبوعات
29. firsthand دست اول
- second hand دست دوم
30. high education آموزش عالی
31. skyscraper آسمان خراش
32. sunbathe حمام آفتاب گرفتن
33. blood bank بانک خون
34. blood bath حمام خون [شاید شبیه 'آسیاب به خون گرداندن' قدیمی خودمان باشد].
35. the Milky Way (galaxy) کهکشان راه شیری
36. honey moon ماه عسل
37. honorary doctorate دکترای افتخاری
38. artificial moon قمر مصنوعی
- ~ intelligence هوش مصنوعی
- ~ respiration تنفس مصنوعی
- ~ silk ابریشم مصنوعی
- ~ teeth دندان مصنوعی
39. manuscript دستنویس [قدیمتر: نسخه خطی که این دومی گریته برداری نیست].
40. footnote پانویس
41. hard cover جلد سخت [که امروزه بیشتر از گالینگور به کار می رود].
42. soft cover جلد نرم [امروزه دیگر شومیز کمتر به کار می رود].
43. title page صفحه عنوان
- subtitle عنوان فرعی

44. table of content فهرست مندرجات

45. wisdom tooth دندان عقل

[در لغتنامه دهخدا که مقاله‌ای بلند — در ۱۱ صفحه ۳ ستونی — دارد. شرح روشن یا شاهدهی درباره 'دندان عقل' ندارد. مگر آنکه از عربی اضراس العقل و اضراس الحکم را آورده که شاید همان منشأ گرته‌برداری 'دندان عقل' باشد. این دو واژه عربی در لسان العرب — قرن هفتم هجری — هم آمده است.]

46. long-term memory حافظه درازمدت / دور

short-term memory حافظه کوتاه‌مدت / نزدیک

47. crossword (puzzle) جدول کلمات متقاطع

[پیشنهاد می‌کنم تا بیشتر از این دیر نشده برای جدول جدیدی که با نام sudoku / سودوکو در دو سه — سال اخیر در بعضی از روزنامه‌ها باب شده بگذاریم: جدول عددی].

48. eye-catching چشمگیر

49. ceiling (به معنای حداکثر) سقف

[نیز قرینه آن floor: کف (به معنای حداقل)].

50. kill time وقت‌کشی، کشتن وقت

□

در اینجا بدنه اصلی این پیشگفتار که استدراک فصل مربوط به بعضی اغلاط، و دیگر نمونه‌هایی از گرته‌برداری بود به پایان می‌رسد. در یادداشت‌های ده ساله‌ام بیش از ۳۰۰ نمونه برای هریک وجود داشت، اما با خویشتنداری به همین اندازه بسنده کردم. اگر احساس اطناب کردید، کریمانه درگذرید. وقتی در نوشته‌ای، اطلاعات باشد — و نه فلسفه‌بافی — قابل اغماض و حتی پذیرش است. اگر این دو بخش را در متن کتاب می‌آوردم، دست‌کم صد صفحه به حجم آن افزوده می‌شد. حال آنکه با درج آنها در پیشگفتار در حدود یک‌سوم آن به حجم افزوده شده است.

یاد و سپاس

این کتاب را برادر دانشور بلندهمت آقای مسعود کریمی، با پیشنهادهای ارزنده، و صبر و تشویق، از حد تجدید چاپ ۵-۶ مقاله / مصاحبه درباره ترجمه، به حد یک 'راهنمای ترجمه' راهبر شده است. و مرا دو سال بر سر این کار نشانده است. البته بنده استعداد پیشنهادپذیری داشتم و بیش از یک دهه یادداشت برداشته بودم و اغلب آثار و منابع این کار را خوانده بودم. تجربه عملی هم بسی بیشتر دستم را گرفت. امیدوارم استادان را پسندیده افتد و دانشجویان و نو — مترجمان را به کار آید. سپس فریضه اخلاقی من است که پس از سپاس از آقای مسعود کریمی، از دوست دانشمند

دیگرم آقای سعید شبستری، مدیر مؤسسه حروف‌نگاری شبستری و سرکار خانم ویدازین‌الدین برای حروف‌نگاری فارسی و فرنگی (به‌ویژه در پیوست صد صفحه‌ای آخر کتاب) تشکر کنم. به همکاران لیتوگرافی، چاپ و صحافی هم عرض ادب و احترام دارم.

خوشا انسانهایی که کارشان را دوست دارند. یعنی شغل و شوقشان توأمان است. از فرزندانم عارف خرمشاهی که فی‌الواقع ویراستار کاردانی است، برای یاری‌اش در تنظیم فهرست اعلام، سپاس دارم.

و سپاس در آغاز و انجام خداوند راست.

بهاء‌الدین خرمشاهی

تهران، هفدهم تیرماه ۱۳۹۰

درآمد

ترجمه ابواب جمعی هنر ادبیات است

(مصاحبه با مجله مترجم)

— بدون شک در توفیق مترجم، استعداد و همت خود او و موقعیتهایی که برای او پیش می‌آید نقشی اساسی دارند. با این حال آشنا شدن با راهی که مترجم موفق پیموده، باعث می‌شود که کارآموز ترجمه، دست‌کم در مواردی، تجربه را به روش آزمایش و خطا کسب نکند و با گامهای نرزان در راه دشوار ترجمه گام برندارد. گمان می‌کنم عموم خوانندگان مترجم، مثل خود من، بسیار مایلند بدانند شما چگونه زبان انگلیسی را فراگرفتید؟ چگونه با زبان فارسی انس پیدا کردید و به این سبک مشخص دست یافتید؟ همچنین از اولین تجارب خود در ترجمه و از کسانی که نثرشان یا راهنماییشان در کارتان مؤثر بوده است بفرمایید.

— با آنکه از سن و سال و زندگی بنده نپرسیده‌اید، ولی بگویم که زندگی بنده تعریفی ندارد، از بس که ساده و بدون فراز و نشیب بوده است. در سال ۱۳۱۴ البته شمسی، در شهر قزوین در یک خانواده متوسط مذهبی و کتاب دوست به دنیا آمدم. در خانواده مذهبی به دنیا آمدن اگر تنها راه دیندار شدن نباشد، بهترین راه آن است. زبان دینی در واقع «زبان پدری» است که آن را آهسته آهسته و نیمه آگاهانه، مثل «زبان مادری» در سنین اوایل کودکی می‌آموزیم. اگر از چنین آموزشی، یا انسی، محروم شویم، در سنین بالاتر ناچار می‌شویم یا به مدد یأس فلسفی یا بحرانهای روحی از جمله پی بردن به بی وفایی دنیا و واقعیت داشتن مرگ، به دین پناه بیاوریم. این قضیه شق سوم یا چهارمی هم دارد و آن اینکه در غیر این صورت چه بسا آزاداندیش بشویم یا شاید هم آزاد از اندیشه.

اما با کتاب بار آمدن در کودکی، و در کودکی در دوروبر خود و در دسترس خود کتاب دیدن، واقعاً نعمت بزرگی است و کسانی که در کودکی به صرافت طبع با کتاب انس

نمی‌گیرند و عاشق کتاب نمی‌شوند، بعدها به ضرب درس و دانشگاه به نوعی اهل کتاب می‌شوند و ناچارند به کفاره نداشتن عشق به کتاب، با کتاب ازدواج کنند. آنهم ازدواج مصلحتی یا اجباری و خوشبختانه منقطع و موقت.

در ایام کودکی و نوجوانی من هنوز مجموعه ویتامینی به نام ادبیات کودکان اختراع نشده بود، اگر شده بود، ثمراتش به ما نرسیده بود و ما سه تفنگدار، آتیلا، غرش توفان، پاردایانها، زیبای مخوف، ده مرد رشید و آشیانه عقاب را می‌بلعیدیم.

اولین معلم زبان انگلیسی ما، انگلیسی را به خط میخی می‌نوشت و با لهجه قزوینی تلفظ می‌کرد. تصور نمی‌کنم آثار آن خط و آن لهجه تا پایان عمر، گریبان شاگردان ناخلفش از جمله مرا را کند. اما در سیکل دوم متوسطه معلم انگلیسی بسیار دانشمند و به تمام معنا جنتلمنی پیدا کردیم که حتماً به قصد تبعید به قزوین فرستاده بودندش. هرچند که ما از این مرد بزرگ — که گویا هنوز نیز در تهران به خدمات ارجمند فرهنگی خود ادامه می‌دهد — بیشتر ادب آموختیم تا زبان. زبان دانی او چندان عالی و علمی و آکادمیک بود که برای ما نامفهوم می‌نمود. تلفظهای صحیح و زیبای او از کلمات انگلیسی در ما فقط خنده و خجالت برمی‌انگیخت. او هم مداوا می‌کرد و در عوض، البته در نهان، با لهجه فارسی ما عشرت می‌کرد و حیران بود که چرا ما نمی‌توانیم صدای O را درست ادا کنیم.

حاصل آنکه از دبیرستان و «دایرکت متد» چیزی نیاموختیم. بعدها در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، وضع بهتر بود. البته من دانشجوی ادبیات فارسی بودم، اما نظام زبان‌آموزی جدید، با شرکت عوامل امپریالیسم جهانخواه، یعنی استادان خارجی برای همه رشته‌ها آموزنده بود و کارآیی داشت. در سالهای آخر دوره لیسانس یک حادثه و یک حرف، غیرت مرا برای انگلیسی آموختن برانگیخت. حادثه این بود که از درس انگلیسی نمره بسیار بدی گرفتم. و آن حرف که یکی از دوستان شوخ طبع زده بود این بود که «حتی حمالهای خرمشهر هم انگلیسی بلدند!». وقتی که مطمئن شدم که انگلیسی آموختن نیاز به نبوغ مادرزاد ندارد و کوشش می‌طلبد، کوشیدم و سال آخر — که همان درس ردی را دوباره گرفته بودم — نمره‌ام خوب شد و دیدم که به‌راستی نبوغ لازم ندارد. اما با انگلیسی دبیرستان و دانشگاه، هنوز مشکل حل نشده بود و حجاب زبان برنیفتاده بود و همچنان دست ما کوتاه و خرما بر نخیل بود. در چنین حال و هوایی تأثیر و ارشاد یکی از خویان روزگار، کامران فانی شامل حال من شد. فانی دانشجوی دانا و به قول بعضی از مترجمان «درخشانی» بود. در سالهای دبیرستان، زبان انگلیسی را به شیوه